

# ابن مکیلا

۳۲۲

تالیف کرد بنام روضة الوردیه فی الرخلة الرومیه انقصیده بنامها در کتاب مندرج است و چون اقطیبنیه مرآة  
 وارد طلب شد و بدان بلد از فن تجوید بسیاری در نزد شیخ ابراهیم ضریر دمشقی تزیل طلب بخواند و در سال هفتاد و شصت  
 شیخ از محمود مذکور اجازت یافت با فادت و او را دو کتبه کثیره دمشق مسافرت افتاد و در آنجا از پدر الدین عسکری  
 علوم و آشنای معارف کرد و در مجالس قرآنی که بدر سنه بر اینه شام منعقد میگشت حاضر شد و هم دمشق قلعه از همین  
 و بخاری و خدمت نورالدین نسفی بخواند و نیز در چند درس و از کتاب محلی و شرح بجه حضور یافت و از او اجازة گرفت و حضرت  
 شیخ محمد الدین تبریزی که مجاور کیمه سلیمانیه بود شرح منلازاده را بر هدایة الحکمہ قرائت نمود و هم بعضی از غیره فاضل ناصر  
 بضاوی از وی شنید و نیز بنزد شیخ ابوالفتح شستری مراد است آغاز نهاد و دو قطعه کثیر از شرح تخلص تغاثرانی و کتاب  
 علاءه اصغرافی از او فرا گرفت انگاه منصب تدریس بلاطیه شهر حلب بنا علی بلاط و او را با این منلا تفویض فرمود  
 در خلال شغال بعمل آمدند و با مرئیس شرح کتاب مغنی اللیب عن کتب الاغریب پرداخت و بر آن نسخه شرحی برسم  
 مرصع بر نگاشت در نهایت مقامات بسط و تفصیل و فوق مراتب اتقان و تحقیق مطالب شرح و مایه ششمی و ششمی  
 سیوطی را در آن تصنیف شریف بکنجاند و در هر عنوان از اصول سبب و اطراف مسأله بیس سخن فرو گذاشت جامع خلاصه  
 الاثر در صفت الشرح میگوید و هو فی بابہ لا نظیر لها یعنی اسکیا برادر علم اعراب مانند فیت صاحب وضاعت  
 مع آن میگوید و لا یصور فوق ذلك الكتاب المغنی شرح یعنی منی ابن شام را بالاتر از این شرحی نیست  
 میشود این منلا نام این تصنیف نفیس منتهی ال ادیب من الکلام علی منی اللیب گذارده و از شرح باب اول که در هر دو  
 قطعه لائق از خزانه ملکه زاده دانشمند اعضا و السلطنه وزیر علوم حلیقی میرزا که زمان میهنش یاد و روان مقدس شاد باد  
 بنظر رسیده و آغاز تقریبی سخن در ترجمت احوال مصنف مغنی اللیب بن شام نصاری شارح مایه ششمی و ششمی  
 حافظ سیوطی میرزا میر معاصر جامع رو ضاعت گفته که من از نسخه نخستین مجلد اول را خود بخط ابن منلا دیده ام و در اطراف  
 آن بخط سید علاء صدر الدین عالی حواشی بسیار بود با جمله ارباب بحجرات با سم ابن ابن منلا چند تفصیلات سود  
 آورده اند در فن ادب و نشأت عرب از جمله است رساله طالبه الوصال من مقام ذلک النزال و نسج این رساله  
 بر منوال عبرة الکیب و عشرة الیب است از تالیف صلاح الدین صفدی و دیگر کتاب سگویی المدح المراق من ستم  
 و هم بر اسلوب شاد من رضی الدین ابن جنبل و تصنیف مرتع الطیار و مربع ذوی الصبا کاتبی وضع کرده مترجم بقوله  
 الجمان فی وصف بنده من العلمان و در صناعت نظم نیز کلمات لطیف و اشعار بلع دارد و در این ابیات مکرر کبری

بمنصفه ظهور نشانده است گوید

نازع الخد عذار داسر	فوق خال شکرم محبوق
فانلا للخد هذا حادی	و دلپلی انه لونه سرف
فانضی الطرف لهم سبب الضما	ثم نادى ما الذی ابدا الفرف
انها النعمان فی مذبحک	حجة الخارج بالملك آخون

یعنی در عارض محبوب خط در سر خال بخد تراغ بر خاست و بروی عوی عدوان غضب نمود و گفت این بند که  
 که در چنگ تو افتاده چاکر منست بدلیل آنکه رنگ من بگرفته و کوزه منگ بید گرفته است دیده روی بدوری میسر بر  
 و بکنت

# انتم سبلا

۳۲۳

و با یک برداشت که در مذبح امام عظیم فیه خارج مقدم است در این مضمون بسند تعارض بیشترین که فقها در کتاب  
قضا میاوردند اشارت کرده میگویند اگر دو کس بر سر طریقی مثلاً بطور تداعی تنازع افتد و هر دو دعوی ملکیت کنند  
و بر طبق مدعی بسند شرعی اقامت نمایند و از ایشان یکی داخل باشد و دیگری خارج میان آنها اختلاف است  
که آیا فیه که این باید تقدم اولی است ابو حنیفه حجت خارج را پیش میدارد و در مثل این داده حال که مدعی به استیجاب  
باز میگردد و دیگر از اشارات بنمایان در بیت ظریف که بر اینها می لطیف مثل است بنظر رسیده گوید

ادعوا ان خصمه في النحال فلذا بان قدیه المثلوف  
واقاموا الدليل فاقبلوا فلك مهلا دليلكم فظروف

یعنی لبان دعوی گفتند میان محبوب بسیار لاغر و نزار است و از اینجا به بالای می که بشا خندان میماند بار یک کسیده است  
بدین مدعی سبکینی سرین را دلیل آوردند گفتیم خاموشی که دلیل شما در خول است و بهمین بنمناار بجای شریعی علوی است  
گفته و بشری که سابقاً در قدح اشعار این شجری علوی سبته بوده اند تمسحی بلخ نموده است  
المتهدي لسانه فدل كل مهتد ان نام انشاد الفربيع فقل له نابتك

یعنی زبان این سینه از شیر مندی تمیزی بس گرفته است و چون بانها و شعر خویش پردازد با او چنین خطاب کن که ای  
و این کنایات است از شر که در جوان شجری و منظومات وی گفته اند که

بأسدي والذبي بعهدك من نظم قريض صندع به الفكر  
ما فبك من جدك النبي سوي انك لا ينبغي لك التقدر

یعنی ای متمر من بجهانی که ترا از بستن شر که آید فکر از لک آلود میازد در پناه خویش میدارد و سو کند یا و میگویم که از خصیای  
نیای بزرگوارت پیغمبر ترا هیچ نصیب نیغاده مگر همین که شعر گفتن ترا سزاوار نیست چنانکه او را آنچه میگوید نظم این  
در این معنی بر شعر مخلص موصی براتب ترجیح است و گفته

بابي الله في الشعر يا عبيتي مريم انت من اشعر خلق الله ان لو شكلم

یعنی ای آنکه در شعر چون محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله میباشی و در ترا چون عیسی بن مریم تو از قامت افزین شایسته  
بشرط که هیچ سخن گمنی حاصل آنکه نه شعر گفتن ترا رواست و نه بدری است سایندن و اصل این گفته را ثعالبی در کتاب  
الکایه و الترفیه آورده و گفته اذا كان الرجل من شاعر اغبر شاعر قالوا فلان بنی في الشعر  
یعنی چون مرد شاعر نباشد و تکلف سخن بنظم کند گویند وی در شعر پیغمبر است این بنمناار بر سبک مردم کل در سر موی است  
کسی او را به غیب سزانش آورده بوده است وی پاسخ کس گفته

بعيني ان شعر الراس منحسد متى فنى فذعرني من حلة الارب  
ولله ذلك الامن ضرام هوى يعبر الى الراس منه ساطع اللهب  
افصو عد منك فاداء بمجره فالعيب الراس و العيب في اللهب

یعنی جوانی عاری از سوت اوب مرا بنا بودی موی سر عیب گفت و حال آنکه این از زبان او است عشق است که مرا بر سر  
مکرده و موی آن تمامت بسوقه الهی عیب جوی برزه گوی که ترا ناخوشی در و بر است سخن کوتا و کن و خوش  
تشن

# ابن کلبی

۳۲۳

نشین که عیب در سر به نایب در دم و دیگر در صحت دیده بدستی نوشته و از حارت آن تخته حضرت خوانست

اقبل هدیه مخلص فی وده و شایسته  
و اجبر بذلك كسرة و اعظم جمل دعائه

یعنی ارمان کسی که در دستاری و ستایگری تو بس ساده و بی آسخت پذیر و بخلوص و شکستگی خاطرش پیوندد  
و دعا بیکش در حق خویش ضمیمت شماریم در این معنی است

فد بعثنا الیک اکرمک ا لله بتر فکن له ذاقبول  
لا تشبه الی تدک کفالت الغیر و لا مهلك الکثیر الجذبل  
و اغفر له الهدیه معنی ان جهنم المغل غیر قلبل

یعنی بسوی تو که خدایت گرامی فرماید تخته فرستادیم از قبول فرمادی و بطنای خویش قیاس کن بر کلمی آن پد کس که چون مرد نهانی  
طاقت خود را بسند و دل را در و در حب و سع و کنت خویش را بچند قدرت یا به تقدیم نماید کم نباشد این اثر در دنیا میگوید  
اجهد بالضم الوسع والطاقة و منه حديث الصدقة ای الصدقة افضل قال حمد المغل ای قلد

تا جمله حال الغل الماء فات بن منلا در سال سه پس از هزار هجری فاده است مورخ فخری در خلاصه میگوید او را فلان  
قریه با تا از عمل معره نسرین بستم بکشتند قبرش در جوار مزار جد مادریش خواجه اسکندر بن یحیی است بگوئی که در آن الکا  
واقعه خصمی بفتح فاء سکون صاد و مطلقین و فتح کاف و کسره فائست بحسن کفا و انحصاری عظیم عا  
مشرف بر دجله در میان میافارقین و جزیره ابن عمر از خطه دیار بگرد در دجله در محل قنطرة است بس بزرگ یا قوت در مجمل  
میگوید من در جمله بلادیکه سیاحت کرده ام عظیمتر از این قنطرة هیچ جا مشاهده نموده ام و آن یکطاق بندست در وسط  
و دو طاق خورد بر طرفین صاحب خلاصه آورده که قیاس نسبت آب مقصص است که در جنوب بین بلد حصنی بگویند و جنین  
هم گفته اند و آن در نسبت هر دو همیشه احدی با صاف است بدیگری از مجموع کلمتین لفظی اتراع میکنند در مقام نسبت شمال  
بنامیند چنانکه در جنوب براس العین و عبدالله و عبد الله و عبد الشمس و عبد الذار و سعفی و عبدی  
و عبدی و عبدی میآورند و بگذاری نظار ما انتی

صاحب خلاصه

# ابن کلبی

زائده نسابین و مشایخ اخبارین اسراة ثانیة است معاصر نامون عباسی بود و بنام وی در فن خویش تصنیف نمود  
نساب و در چنین نوشته اند هو ابو المنذر هشام بن ابی نصر محمد بن النساب بن بشر بن عمرو بن  
الحارث بن عبد الحارث بن عبد العزی بن امرء القیس بن عامر بن النعمان بن عامر بن عبدون بن کنانه بن  
یوف بن عد بن زید بن عبد اللات بن ا این ترتیب بر قول محمد بن سعد است و اما ابن کلبی خود در سباق تراود  
ویش از کتاب نساب نام عبد الحارث را از میان اسامی آباء بنی هاشم محمد بن سائب پدر ابن کلبی نیز از مشایخ  
شمار میرفت و هم در فن تفسیر بسوی بعیر بوده و او از اصحاب عبد الله بن سائب صاحب مقاله مشهوره که میگوید  
بیطالب علیه السلام نروده و بدینا باز خواهد گشت و در واقع در الجاهم با عبد الرحمن بن محمد بن شیب بن قیس کنده

# ابن کلبه

۳۲۵

حاضر بود و جدش بشر بن عمرو با سه پسر خویش سائب و عبید و عبد الرحمن در جبل و صفین ملازمت رکاب امیر المومنین  
صلوات الله علیه دریافتند سائب که جد ابن کلبه است صاحب این ترجمه به صاحب بن بزرگ پوشت و کشته شد قاضی  
احمد بن خلکان در حرف ثار از وفیات الاعیان ابن کلبه را بعلم و اشهار وصف نمود است میگوید کان هشام  
من اعلم الناس بعلم الانساب وله کتاب الجحمة فی القتب وهو من محاسن المکتب فی هذا الفن  
وکان من الحفاظ المشاهیر یعنی وی از داناترین علم انساب بود کتاب جهره در الفتن از اوست و از  
از تصانیف نیکان صفت معدود میگردد ابن کلبه از مشهورین حفاظ بود همانا انفاضل قرزانه و پدرش بشیر کوفه نشین  
علم و هنر در عراق کس کرده و استادان الكثير در نزد او تلمذ نموده اند و خود شاگرد پدرش ابو نصر محمد بوده و از  
کسانی که برای اخذ علم ملازم محضر ابن کلبه گردیده اند یکی پسرش عباس بن هشام است و دیگر خلیفه بن خیاط و محمد  
سعد کاتب داققی و محمد بن ابی السری البغدادی و ابوالاشعث احمد بن المقدم و محمد بن موسی بن حماد  
و جمع آخرون ابو بکر خلیف در تاریخ بغداد ویرا ذکر نموده است که دید ابن کلبه بدار السلام در آمد و انجا مجلس فقه  
بیارست و از ظرایف اخبار و ظرایف آثار وی که خلیف در تاریخ حکایت کرده است که خود گفته حفظ  
ماله بحفظه احد و ثبت ماله بینه احد کان له عم بعاشق علی حفظ القرآن  
فدخلت بینه و هلقتان لا اخرج حتی احفظ القرآن فحفظته فی ثلثة ايام و نظرت بومانی  
المرات فقبضت علی محبته لا اخدم اذون القبضة فاخذت ما فوق القبضت  
میگوید من خیر از او بر نمودم که سچس انچنان از بر نموده و خیر از فراموشش کردم که سچس بد انسان فراموشی دیده  
عمی اشتم که جمعی با من عتاب میآورد تا قرآن از حفظ کنم من بر تحریر وی بخانه درآمد و سوگند یاد کردم که تا قرآنرا  
از بر نگم از انخانه بر نیایم پس سه روز تمام کلام الله مجید در حفظ نمودم و روزی در آینه نظر کردم و بر آئین اصلاح مقصد  
از ریش خویش کبر فتم تا هر چه فروتر از یک قبضه است بر چشم اتفاقا از در میان مقراض از بالای کف دست بر نهادم  
و تمام لمحیه را از حد ذقن بسیدیم ابن کلبه را در علم حدیث ما ثورات از حیطه ضبط بیرونست ولی اهل سنت و جماعت  
روایات او را نیک معتبرند از انکه ویرا از علمای شیعه استه اند عبدالله بن سعید منی در ذکر وقایع سال و  
چار که بر قول صحیح سنه فوت ابن کلبه است میگوید و فیها و قبل فی سنه ثانی هشام بن محمد بن اشعث  
الکلبی الاخباری المتأبیر صاحب کتاب الجحمة فی القتب و کان حافظاً علامه الا انه من روت  
الحديث عند المحدثین مثل غیر رفض و تضاعفه تریب علی ما اثر و حسن تصنیفان فی  
التاریخ و الأخبار و احسنها و انفعها کتاب الجحمة فی معرفة الانساب له یصنف فی باب مثله  
یعنی در ایضال و بقول برخی در دست و شش ابن کلبه نساب اخباری صاحب کتاب جهره در گذشت و او حافظ عصر  
علاء وقت بود ولی روایاتش در نزد محدثین مقبول نیست و بعضی گفته اند وی عقیدت رافضیه است و صفات او  
در علم تاریخ و غیره شماره از یکصد و پنجاه افزونتر است و از جمله نیکوتر و سودمندتر کتاب جهره میباشد که در انساب  
قبائل پرداخته و کس در الفتن تالیفی انچنان نافع فراهم ساخته سمعی بروایت ابو علی صفهانی در ترجمت پدرش  
گفته اند صاحب التفسیر کان من اهل الکوفة و قائل بالرجعه و ابنه هشام ذاب مال و التبع فان

# ابن کلبہ

در فضیلتی افعال از محقرتہ ذکرہ زہبی منقولست کہ ہشام بن کلبی الکوئی فی الثنابہ الرافضی احد المنزکین بس  
 بقتلہ فلہذا لو ادخلہ بن حقاظ الحدیث وکان اخباراً باعلامہ مویہ ایسجن کلمات علماء رجال است از ثنابہ  
 اسانید اخبار شیعہ بنجلہ شیخ نجاشی و علاء علی ہر دو بیک عبارت فرمودہ اند کہ ہشام بن محمد بن الثناب ابو  
 المنذر کان یخص بجدہنا ولہ الحدیث المشہورۃ قال اعلمت علیہ عظیمہ فنبئت علی  
 فجلت لی جعفر بن محمد علیہ السلام فی العلم فی کابن فغاد الی علی یعنی وقتی بیمار شدم و از سختی مر  
 بن بنوشانید پس ہرچہ از خاطر برودہ بودم دیکر بارہ بیا و آوردم محدث نسا بوری نیز یہ تشیح ابن کلبی تصریح کرد  
 و اور از مقربان بارگاہ حضرت امام جعفر بن محمد سلام اللہ علیہما شہودہ میگوید و کان ابو عبد اللہ  
 علیہ السلام یقرئہ و یدبیرہ ابن طلکان گوید ابن کلبی در ایام معرفت عرب و اخبار خلفاء غیر ہم تجربی نام و ہستی  
 کامل داشت از ملح روایات وی آنکہ گوید نوبتی بنو امیہ در محضر معاویہ بن ابی سفیان کرد آمدند و بروی در باب تفصیل  
 عاص بدیکران و استسحاق زیاد بن ابی سفیان عن ابی سعید معاویہ بیاسخ انقوم لطمی نمود و در پایان عمرو  
 بر حکم تحریر کرد و عمر و زبان بجاہ و معاشرت دراز نمود و از جملہ عبارات و سنی مفصل بود کہ گفت

انا الذی اقول فی یوم صفین      اذ انخازت و مانی من خز و  
 ثم کسرت العین من غیر عور      الفسفی الوی عبدالمشتر  
 احمل ما حلت من خبر و شتر      کالحبۃ القماء فی اصل الشجر

اما والله ما انا بالوائی ولا المعانی وانی انا الحبۃ القماء التي لا یسلم سلہما ولا یساق کلہما وانی انا  
 المران ہزئت کسرت و ان کویت انضجت من شلاء فلہنا ورو من شاء فابوا مع انہم لو عابوا من یوم الہجر  
 ما عابنا و لو امانا و لب لضا ق علیہم الخروج و لنفاصم ہم المنہج اذ شد علینا ابو الحسن علیہ  
 وعن ہینہ و شمالہ المباشرون من اهل البصائر و کرام العشار فہناک واللہ شخصت لأبصار و ارتفع الثر  
 و نقلت الجحی الی مواضع الکلی و نغافلت لامہات عن کلہما و زہدت عن جملہما و احرا الحدق و غیر  
 الافق و انجم العرف و سال العلق و ثار القمام و صبر الکرام و هام اللثام و زہب الکلام و ان بدت لاشدا  
 و کثر العناق و قامت الحرب علی ساق و حضر الفراق و تضاربت الرجال باغداد یسوفہا بعد فناء  
 نبیہا و تقصفت ما حیا فلا یبع ہومئذ الا النعمن من الرجال و التحمیر من الخیل الجہاد و وقع  
 التیوف علی اللثام کاندہ و غاسل یجثبہ علی منضہ فذاب ذلک ہوما حتی طعن اللیل  
 بغضہ و اقبل الصبح بفلفہ ثم لم یبق من القتال الا الہریر و الزیبر و لعلمہم انہ  
 احسن بلاء و اعظم عیاء و اصبر علی اللاء واء وانی وایاکم کما قال الشاعر  
 واغضی علی اشبال و ثنت قلہا      ولو فلنہا لم ابی اللصلح موصفا  
 وان کان عودی من بضار فانتی      لا کرہ من ان خاطر خروعا

میگوید در یوم صفین این جز خواندم و گفتم چون من بروز یکبار نگاه خویش تمد سازم و پلک دیدگان در بیم گنم  
 می بینی کہ مردی باشم سخت دلرو بس چالاک کہ از نیک و بد ہر چہ پیش آید بتوانم حل او بچنان ماری می افروز  
 کہ در بخ

# اینکله

که در رخ درخت فوخته باشد همانا سوخته باشد ای که من نان است و زبون و اسیر برود و نم بلکه من آن افی بی افیوم که  
 گزیده اش جان بر برود و خسته اش آرام نخبند من آن فرد با شتم که بقشار در سنگم و بدایع نخبه سازم هر که صلاح خواهد با من بشود  
 بشیند و رای صواب بید بخد اگر اینجاست آنچه را که من در یوم الهیز مکرستم مکرستند می آن وزارت جنگ که من آنم  
 داشتندی هر آینه گزیر کار این ملک و کار این شوار میدیدند در همان نگاه که ابوتراب تا مات اصحاب بر حمله آوردند  
 و سران سپاه یمن و یار و یار گرفته بودند بخد سوکنند که از دیدن آن حال چشمها از ز قار باز و غبار کارزار بالا کشید و خضیا  
 به پیران کرد ما بر بت و مادران برک فرزندان فراموش کردند و از اندیشه بار خویش سرگشته شدند و کاسه چشم نهادن  
 بخون رنگین گشت و تمام اطراف جان کوز خاک گرفت جوی عرق به همنارید و سیل خون در جنبش آمد و غیاپیکا  
 اینکته کردید ارباب مجد ثبات ورزیدند و سفلیکان سرگردان ماندند زمان فتنه دراز گشت و دلهنار کف گرفت  
 گردان است در گردن شدند و بیکل حرب بر پائی ایستاد و بس وان از کالبد خویش جدائی حست تا آنگاه که تیغنا حله  
 در هم گشت و نیزه یگانه از هم بر حیت پس مردان میدان جنگ دست بغلافها بردند و بر یکدیگر حمله آوردند آنروز  
 کوشا هر چه می شنید همه نعره بهادران بود و دیشبه تا دوران آواز تنها که بر خود می رسید چون چوب جابه کوب کاز  
 پرده کوشا میدید پس حال تا یک شبان روز به نیموال بگذشت و در آنوقت اسلحه حرب ادوات طعن ضرب یکبار و با حزم  
 رسیده بود و در میان کاری میرفت جز با نکه دلیران همی بر هم بانک میزدند و بر روی یکدیگر میزدند و اینجاست اگر شما  
 حاضر آننگاه میبودید البته اقرار می نمودید که بنزد جلالت من در جنگ از همگان فزون تر و توان بج و شلیب من بر سختی  
 از هر کس بیشتر و نسبت من بشما اینچنانست که شاعر گفته که من بسی چیزها پرده اغراض فرو می پوشم که اگر خواستی فاش کنی  
 و اگر گفتی جایی شستی کذا شتی چون بنال بود من لبان درخت کرم سخت و استوار است البته با هر میکستی به و بجز  
 کردم بندم و کوه را هر چند خویش با مرشت فرومایگان برابر سازم تاریخ فوت این کلبی بر قول صحیح تصریح فایض  
 ابوالباس بن احمد بن خلکان سال و ست چهار هجرت تصنیفات وی چنانکه از یافعی نیز نقل افتاد  
 از کعبه و چاه فزونی بوده و اسامی آنها آنچه در جاب محدث استرابای و کتب باب طبقات نوشته اند برین شرح است  
 کتاب حلف عبدالمطلب خزاعه کتاب حلف الفضول کتاب حلف تیم و کلب کتاب المنازات کتاب  
 بیوات قریش کتاب فضائل قیس بن عیلان کتاب الموروات کتاب بیوات ربیع کتاب الکفی  
 کتاب شرف قصی و لده فی الجاهلیة و الاسلام کتاب القاب قریش کتاب القاب الیمین کتاب المنازات  
 کتاب النوازل کتاب اوفا معاویه زیاد کتاب اخبار زیاد بن ابیه کتاب صنایع قریش کتاب المشاجرا  
 کتاب المعابات کتاب ملوک الطوائف کتاب ملوک کنده کتاب افرات و لدنزار کتاب تفریق لازو  
 کتاب عم و جدیس کتاب المنزل فی النسب کتاب الموجز فی النسب کتاب الفزید و انساب نامون عباسی  
 در انساب تصنیف نموده کتاب الملوک و انساب آنرا برای جفر بن یحیی تصنیف کرده کتاب حروب بلاد  
 الخزرج کتاب المشامات من الاشراف کتاب القداح و المیسر کتاب سواق العرب کتاب اخبار ربیع  
 و البوس و حروب ثعلب بکر کتاب انساب لام کتاب المبرین کتاب الاوائل کتاب اخبار قریش کتاب  
 اخبار جرهم کتاب اخبار لقمان بن عواد کتاب اخبار بنی ثعلب یا عم و انسابهم کتاب اخبار بنی عمل و انسابهم  
 کتاب

## ابن عطف مشقی

۳۲۸

کتاب بنی عقیفه کتاب کلب کتاب اخبار تنوخ و انسابها کتاب مشابثت کتاب مشابیح بنی امیه  
 کتاب الطاغوت فی العرب کتاب الاصلان کتاب فتوح العراق کتاب فتوح الشام کتاب الورد کتاب  
 فتوح حسدسان کتاب فتوح تاری کتاب مقتل عثمان کتاب بکل کتاب صفین کتاب النورون  
 کتاب الفارات کتاب مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب مقتل حجر بن عدی کتاب مقتل شید مستثم  
 و جویث بن مسهر کتاب صین الورد کتاب الحکین کتاب مقتل الحسین علیه السلام کتاب قیام الحسن علیه السلام  
 کتاب اخبار محمد بن الحنفیه کتاب المسوات کتاب من سب الی الله من قبال العرب کتاب الطائف  
 کتاب رموز العرب کتاب غراب قریش بنی هاشم فی سائر العرب کتاب اجراء النخل کتاب الورد  
 کتاب البحران کتاب الخلب

## ابن عطف مشقی حسین بن موسی بن احمد

از افاضل خفیه است در علم قرارت و فن تجوید استادی بزرگ بود و مهارت کامل داشت صناعت اعراب سایر  
 شبا و ب را بر مصطفی بن محمد الدین قرانت کرد و علم فقه در خدمت پدرش موسی بن احمد مشقی و امام رمضان بن عبد  
 عکرمی بخاند و در ایچدن بمقام براعت در تبه کمال برسد و منصب خلافت جامع حدوس که در محله قنات خاج شهر  
 افتاده دریافت و او مردی بود لطیف المحاضره و حسن المعاشره آوازی نیک داشت و کلام مجید با نیک خوش طبع  
 میکرد و برادرش علاء اجل رمضان بن موسی که ترجمه احوال شرح اخبارش بر قوم خواهد گشت با او در مراتب تحصیل علم و  
 ادراک حضور اساتید همه جا همراه بود و با من آمد و برادر بیچاره جدائی نمی افتاد جامع خلاصه الاثر در صفت ایشان میگوید  
 وَكَانَا لَا لِمَهْلَانِ مِنَ الْمَذَاكِرَةِ وَحَضُورِ الدَّرْسِ وَلَا يَكَادَانِ يَفْتَرَانِ لِحُظْمَةِ وَاحِدٍ  
 یعنی آن دو برادر از ملازمت مباحثه علوم و درک درسهای استادان بیچوخت طول و تنگ نمیشد و آنی از هم غافل  
 و جدائی گشتند صاحب این هنر از در پایان عمر بسیاری فایح رویداد و هفت سال امتداد یافت و در طول آن زمان ترا  
 نتوانست ایتمحن و از قورنا طه سخن نیز نمیشد گفتن چند آنچه هیچ کلام او معنوم نمی افتاد مگر لفظ الله پس هیچ  
 مفلوج نبود تا در روز سه شنبه سیزدهم جمادی یکم از سال یک هزار و نود و چهار وفات یافت و در مقبره باب الصغیر نزدیک  
 مسجد نارنج مدفون گشت و تمام مدت عمرش بمقاد و چهار سال بود بروجی که برادرش شیخ مذکور میلاد او را همین سال  
 و گفته ولادته فی سنه عشرين و الف

## ابن جریر حسین بن احمد بن حسن

از فضلا طلب است و اساتید او با اگرچه فن غالب وی علم لغت و نظم شعر بود ولی از معرفت قوانین شرع نیز بسیار  
 لائق داشت و با فقها عصر در مباحث فرعیه شرکت میکرد کلام او در کمال اتقان نهایتاً استحکام است آنچه از اشعار او  
 بنظر رسیده جلوه بجزالت الفاظ و رشاقه کلمات و عطاوت مضامین و وقت معانی آراسته بود غالباً در نظم و نثر  
 عبارت با حسن صنعت و جودش قدیم است و تخیلات خطابه با احتیالات بدیعیه هم آغوش افتاده و محمد بن محمد الدین تالی

# ابن جریر

۳۲۹

در ترجمه و ترجمه خلاصه الاثر آورده که ابن حسینی در بده و طلب نشو کرد و در نزد ابی ایمن بن احمد بن الملاء قاضی مصر درین  
 محفلها درس خواند قنون او تیه در جمع شاگردان مجلس افادت آند و استاد کامل ساخت آنگاه بر تقاضای طبع و صحبت ظلم  
 به در نهادش بود و بتعلم و او این حفظ قصاید یا لکشت و بسی یوانهائی استادان از علماء وقت بیا سوخت و کنجائی بکار  
 در سخن خاطر بند وخت و در معانی غریب و افکار بدیع وقت کرد و تا یک بقوانین این فن آینه نظم سخن پی برده از کثرت  
 مهارت و اسما ن نظر و حفظ کلمات و ضبط معانی در خاطرش انشراحى بهر سیه و در طبعش قدرتی پدید کشت سخن سران  
 آغاز کرد و بدو در زمان و مزیه مواظبت انصفت را کفیل نمود و در مدائح بزرگان طلب قصیدهای فصیح پرده است و در سخن  
 وقت غزلهای طبع ساخت خط نسخ را نیز نهایت حسن ساینده و از استادان انصفت شد ولی خلقی درشت و خوبی ناممور  
 داشت مردم را از خود بسیار می آرد و با احدی از یکانه و یکانه بخوشی نمیتوانست بسر برد همیشه در علم او ب شرف بیک  
 استاد شد از شهر طلب بیرون آمد و بر آسنگ جهان کردی خویشی نمانی طریق مسافرت پیش گرفت بچند در شام بوف  
 نریه وزمانی در عراق مقیم شد و از آنجا بجا ب روم روانه کشت و در سنه یک هزار و چهارده وارد آنروز و بوم کردید و با عینا  
 محمد بن قاسم طبری در نایت و سخن از کتاب هدیه در فن فقه نزد وی بخواند چنانکه در مطلع قصیده باینه که در سایشان  
 شیخ بزرگوار پر و اختصار به معنی اشارت نموده است گوید

لقد ان اعراضه عن الفحشاء نجبا وان انصدي للهذاب طالبا

یعنی وقت آن شد که از گمراهی روی متابعم و راه رست پیویم در لفظ هدیه صنعت بسیار بکار بسته انقصیده و تا بهادر و  
 ثبات پس بعد از چند سی از لنگ روم برآمد و باید موطن اوف راه شام گرفت و در طلب عصا اقامت بکنند  
 و اچنانا از آنجا بعد ابلس میرفت چه با امر آن بلد که ایشانرا بنی سیفا میگفتند مراد است داشت و انسلله ویز با احترام  
 مقام فضل و ادب حرمت یلها و نه در رعایت می نمودند این جزری در سایش بزرگان بنی سیفا قصاید غرادر و دیوان  
 اشعارش را خود جمع کرده است همانا در بلاد مصره شام بدست میاید گویند وی بشعر ابو العلاء معری لوجی داشت و از  
 لفظ و معنی منظومات او بسیار اخذ میکرد خود گفته که ششی یرا بخواب دیدم بر حالی که دیوان لزوم مالا یلزم را که از تالیج  
 قدرت است بروی میخوانم از تقریرات معری در عالم منام ای کلام در لوج خاطر من صورت است که الخیر کل  
 الخیر فیها اکرمه النفس الطبیعه علیها و الشر کل الشر فیها اگر هناك النفس الطبیعه علیها  
 یعنی هرگونه خوبی در آن کار است که تو نفس ما را با گمراه بدان بداری هرگونه بدی در آن

کار است که نفس ما را با گمراه بدان بداری و شعر دیوان لزوم معری نوشته بود که  
 اربک من هذا الخیر کل مرهنا      فکتاب بالعالمین المرهم  
 او کنت مصطباً حبه باساکا      سبل الهدی فلزوم ما یلزم

یعنی اگر برای ختم خویش بر منی خواهی قران مجید مرهم است و اگر در طی طریق هدایت رفیق جوی لزوم مالا یلزم رفیق است  
 از جمله اشعار آیه ارباب جزری این قرآن است که

ما عشت من الم الفراق      لوله اطل امل النلافة  
 فاظلك المسکوع من      افعی التوی و در جای ذاقه



# ابن حنیبل

بِإِثْمَانِ الْفَتْرَةِ الْأَخْيَارِ  
 حَتَّى دَمَعِي فِيكَ لَا يَرَى  
 وَالْأَمُّ بِنْتِي الْفَوَا  
 وَغَرِيبِي دَمَعُ الْعَيْنِ لَا  
 وَالْحَبَّ مَا أَدْرِي الضَّلُوعِ  
 فَعَنَّاكَ أَنْ تَجْزِي مَجْتَبِيكَ  
 وَفَعَلْتُ لِقَابِي هَوِيكَ لِعَظَمِ  
 وَصَبْرِي فِيكَ عَلَى الْعَدَا  
 وَعَلِمْتُ أَنَّ الصَّبْرَ بِنَا  
 فَاعْرِضْ عَنِ الْأَعْرَاضِ اعْرِضْ  
 وَارْفُقْ وَلَوْ بِالْأَلْفَانِ  
 فَلَعِنْدِي بَكُونِ ثَلَاثِ الْأَعْنَافِ  
 وَأَسْبَقُ مَعِي بِاللِّعْنَاءِ  
 أَعْضَاءُ صَبْتِ مَنَالِهِ  
 فَالْبَيْضُ سَوْدٌ وَعَبْوَانُهَا  
 وَقَدْ وَدِدْتُ رَوَاشِقِي  
 وَإِذَا بَلَبْتُ بِحَبِيئَتِي

حاصل مراد این شاعر اینست که اگر در طول زمان هجران از روی دیدار بودی من از درد جدائی زنده نماند می نیکی  
 از آنرا ارضی فراق مثل بارگزیده بخود می بجز بر حالی که امید وصال افشود که من است ای آنکه در فروغ روی پر تو چشمم  
 ماه و هر بشمار میرد جز آنکه ترا چون خورشید که فکلی کوف و چون ماه تازی محاق نیست تا چند سرنگ تو غنم در راه تو  
 از زیرش باز نماند و روانم همی در استخوانهای غیر کردن بگرد و تا کی این در شسته آب طبله و یک دیدگان آنجا  
 سیراب سازد و این پیکر خسته با آنکه غرق اسگ چشم است در آتش بحر سوزان باشد عشق هر دن مرا چه سوزنده است  
 گوش چشمهایم چه سیراب باشد که تو در ستاران خویش با بهرانی بهر ای سز بخشش هوای ترا بزرگترین آنچه دیده بودم  
 می بینم یا فتم و در دوستی تو بر آزار دشمنان آنچنان سگسبنا که فتم که اسیر در بنجده و ای ایشیرین لب نیک و انتم که سبزی  
 تلخ است از ترک من آنچنان روی بتاب که من در دوستی تو از نفاق با عاشق خود دار فرمای هر چند با یکدیگر در طبع  
 بروی بگذری نظری نذاری کا بهی بساط بوس کنار نظری از انظار فرو می پسند باقی نماند این کالبد که بحقیقت باقی نماند  
 است بنگای نگاهداری فرمای آن باقی نماند اعضا و جوارح عاشقی است که اورا از نگاه تو سپری جز تو نیست چه سیم نماند  
 نگاه چشم سیاه از شیرهای تنگ برنده تر است و قامتی است کشته از نیزهای تیره رنگ گذر زنده تر هر گاه که این  
 جماعت را در دستار گشتی بر سر سنگ سرشار کرد فار شدی و دیگر از اشعار مشهوره ابن حنیبل علی اینچنین است

# ابن جریر

نفتة لك سافا فاذك كساك الحسن من فرقت المصطفى لسافك  
 تشرق الشمس من يملك ومن فيك الثريا والبدر من اطرافك  
 اوليس العجب كونك بدرا كاملا والمخاف وخشافتك  
 فانه انت اذ تميت ونجى بنا فبك من تشا و فرقتك  
 لمن هذه الخليفة بل انت ملكك ان ملك من خلافتك

یعنی فدای تو شوم ایساقی ماه پیکری که ترا پیکر از پای تا سحر بخوبی آراسته است از کف تو آفتاب جام میدرخشد و از  
 دمانت پر دین و ذاهناد از طوق گردنت ، و تمام آیت این شگفت نیست که تو را شب چهارده باشی عاشقانت در غلبت  
 محاقی عجب فتنه تو که هر که خواهی بفرق جان می ستانی و هر که خواهی بیدار جان می بخشی تو نه بشری بلکه فرشته خردی

که از جانب فرید کارت فرستاده شده و هم آور است

واجب من اهو مخوف و شتا وافضبه عتی والمزار فریب  
 ولقد ان في الدنيا اشد مضنا على القلب من حنت عليه قسرا

یعنی دوست را از نیم به کویمان در پرده نگاه میدارم و با همه نزدیکی دیدار نگاه از خود دور میارم در دنیا کسی را دوست  
 از دوستی که رقیب بروی کاشته باشد ندیدم و هم آور است

وفيه بمحبة و عدا ش عهد مقرها فتواد اخ حبيبهم  
 وان حلتهم سواكم لي خليلنا فان الحب لخليل العبد لهم

یعنی دوستی کنونی است و پیوند تازه و جایی این هر دو پس در دل برادر و برادران اگر برای من عزیز شاد و دوستی پذیرد بر خطای  
 چه محبت و در بند این است این دو شرف صفت جوانی ساده که چشم او با روی پدید آمده بوده گفته است

وما دام في عين جوق لعله واكتفى انبيكم بوجوده  
 اراد بيري ما في حجة من سنا فاشرب حرم شمس خلدو

یعنی دیده دوست من از بیماری نیست بلکه جبهه است که من بشما خبر میدهم دیده وی خواست فروغ روی او بگردد  
 شعاع قرص خورشید چهره از اخیر ساخته در سایش فصل بهار گفته و نام سگس از ایمان دولت عباسی از  
 یکمصر اعان کنجایند است صنعت تجنیس

فابلنا اهدى الربيع بوجه حسن فيه للحاسق شاهد  
 ولنعم الزمان منه محضنا فضل فصل الربيع لو كان خالد

یعنی بهار بارونی خوش که آثار نیکوی در آن پدیدار است پیش آمد زمانی که از ان بغزو فی فصل بهار فرار میدیم خوب  
 زمان بودی اگر جاوید ان ماضی هم این دو بیت لطیف ابن جریر است

ياخذهم من محوه بسرج لزله اشدت لثهو  
 ان اهل لخليل ديب وانت اهل لكل عفو

یعنی ای بهترین کسیکه از وی امید آن است که لغزش از روی سوراخ فرماید من سزاوار هر گناهیم و تو شایسته هر گناه  
 هم این بیت

# ابن جریر

هم این بیت از محاسن ابن جریر است مثل بر صفت ارسال

تعاظت عن اشیاء مندوبتها لیرک فی بعض الاموال الثغافل

یعنی از طرف وی در امور غفلت بخود بستم و بسات که در برخی امور ترا تکلف غفلت شاد میازد و گویند وی در آخر حال بشر حیا رفت و قتی که راه آن بلبه سپرد شبی در خواب دید که کوی با اهل و عیال بجا برود و شغل او و ایثار برای مسافرت خویش و داع میکند پس بپوشد بر حال که این شعر منقول

قومی احسنی منک و ذل عیفا بعدک حسنا یا ابنه الفوم

وزودی جفنی طیف الکرے فلبس بعد البوم من نوم

با سکو مه خود خطاب کرد و میگوید بخیر و مرا خوب با داع کن که پس از دیدار تو روز خوشی نخواهد بود و دیدگان مرا از دید عالم خواب تو شه میمانی که بعد ازین روز صبح شب آرام و خشن نخواهم داشت و چون وارد حیا شد معان وقت امیر ابن اعوج را پسری بود روحی نام برد ابن جریری در مرثیه وی اشترک نسبت بهام شمس علم کرد

لا تعجبوا ان سال دمی دفنا و اشعلت نار بنا و بچی

فلست من بکی علی عنبره و ایتما ابکی علی دوحی

یعنی اگر اسکت روان من خوین باشد و اشک کنده های من سه بزند عجب مارید که بر خویش گریه میکنم نه غیر خود یا ایگه بر روحی که یکانه من بود الا نم نه غیر او از بیکانگان بدیعی گفته که ابن جریری پس از چندی در همان سال دفن روحی که کیت هزار و سی سه بود از تاریخ هجری برد جامع خلاصه میگوید در دیوان می دیدم که بخط بعضی از علماء دمشق نوشته بود که امیر ابن اعوج روایت کرده گفت ابن جریری بعد ازین شعر با در مرثیه پسری روحی سه روز پیش از وفات یافت پس ازین روایت دیگر شعری گفت و فوت او در سال هزار و سی چهار بود اتمی ابوالفاجر حلی در تاریخ رحلت ابن جریری قول ثالثی است آنکه واقعه سی و هزار و سی و دو هجری در افتاد و زیادت اینبار که نون غریبا بجماء کما تونق و والده بالبصرة غریبا و عمره نحو الخمس و الثلثین و دفن بالترتبه المعروفة بالعلیلین یعنی وی در حیا غریب برد آنجا که پدرش در بصره و عمر او قرب سی پنج سال بود و در کورستان مشهور بعلییات از شهر حیا مدفون شد جریری در تراجم ابنا اثر مصنفین بنیام اللغه و کامل التواریخ و الملل السائر از مجله نخستین ضبط کرده ایم در ذیل عنوان احوال ابن جریری از کتاب مجمع خلاصه مسطور است که اجداد وی در حبیره ابن عمر از بلاد اکراد مردمان بزرگ فسی بودند در میان جال الخطه نامی و نشانی در رسته حسین بن احمد صاحب این ترجمت را قصیده است بلند و در دستاریش نیاکان خویش با نچه شعرا از ان کما می افتد و غالب تمامت نقصیده باید دیوان می بست او و گوید

ان الحزیره لأعدا جودیهما الغیث الهنون

خلفوا بنها ابای اناد الشرے و هو العبدین

ولهم بها البیت الموشل فی قواعدہ المتکین

وبرکنه المجد المبین وطله المجد المبین

# ابن عقیده

۳۳۳

ولناهم نب العلی الذی نباله شرف و دین

یعنی باو حسد بره که بیچکا و بداران ریزان از کوه جودی آن دور مباد و نیاکان من که جمله ایشان شش زده اند و غیره  
 مث ایشان در آنجا پیدا آید و ایشان را در آن خط خاندانیت کهن که بر قواعدش استوار و بزرگوار و در ستون و  
 سایه آنگاه ان فتہ آریافته و مارا به انقوم تراویت که بر انساب عالمیان فتنه و فی وارو انتی

## ابن عقیده محمد بن محمد بن عبد اللہ بن زین العابدین علی بن ابی طالب

کنیتش ابو العباس است از حفاظ احادیث و صنایع اجاز بود در میان متقدمین علما کثرت روایات و اتقاده اسناد و  
 معرفت رجال و روح سنن استیاری کامل و اختصاصی تمام دارد بر حقی و از انموالی عبد الرحمن بن سعید بن قیس سنی  
 کوفی دانسته اند و جمعی از موالی بنی هاشم در سال و بیست و چهل و شصت هجری از مادر بزرگوار در طلب علم و استماع خبر و استماع  
 سنی جمیل نمود و در حضرت جمعی کثیر از مشایخ شیخ و معارف مدینه منظمه که در میزان فقهی تاریخ ابن کثیر شامی منقولست  
 که ابو العباس کوفی یکی از ارکان حدیث و اکابر حفاظ محدث بود و اجاز بسیار اخذ فرمود و در طلب انفن شریف سفار  
 و کرد و میرزا کبار نقل آثار و یاد کرده محدث نیا بوری در کتاب رجال خود اسامی اساتید او را بهین تفصیل آورده که عن  
 منهم محمد بن علی الهادی علی بن الحسن بن فضال مندب بن محمد محمد بن صالح بن عبد الرحمن احمد بن عمر ابو احمد

عبد الرحمن بن یزید ابو بکر محمد بن یوسف الترمذی المقر الحکام و غیر ایشان از مردمی که ابن عقیده روایات خود را به ایشان

متصد میگردوی در فن کلام و اصول عقاید مذہب جارودیه که شعبه از شیعه یه یا انداخته کرده و مع ذلک افتخار محمد بن ابی  
 ثریب و یزید و عدو رجال اصحاب و روایات اجاز خویش بشمار میآوردند به لیلی که استاد الكل علیه مطلق جمال الدین حسن  
 مطهر علی رضوان الله علیه در قسم ثانی از کتاب خلاصه بدان تصریح نموده پس از توصیفی بحکالت قدر و علو مرتبگی

تاریخ و کتب

و کان ذہباً جارودتاً و علی ذلک مات و ائمناد کوفه من جمله اصحابنا اکثره و وابسته عنهم و خلطه کلام

و تصنیفه لهم دوی جمیع کتب اصحابنا و تصنف لهم و ذکر اصولهم یعنی ابن عقیده عقیده جارودیه داشت و هم با

مذہب برود و اینکه ما و از اصحاب خود یاد کرده ایم برای آنست که دی از احادیث ما بسیار روایت کرده و در علمای آن

بوده و برای ایشان تصنیف نموده جمیع اصول شی عشریه را نقل کرده وین فرموده و نزدیک همین مضمون از رجال نجاشی

منقولست که گفته هذاری جلیل فی اصحاب الحدیث مشهور بالحفظ و الحکایات و کان کوفیاً و ذہباً جارودتاً

و علی ذلک مات ذکر اصحابنا لاخلطه بهم و مدخله اباهم و عظم محله و ثقته و امانه

از شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نقل است که در سه تخر و قدرت حفظ ابن عقیده فرموده و سمعت جماعه یحکون

الله قال حفظ مائتة وعشرين الف حديث باسانه ما و اذا کربلثمانه الف حديث له کتب کوناهما فی کتابنا

الکبیر منها کتاب اسماء الرجال الذین یروون عن الصادق علیه السلام اربعه الاف

رجل و لخرج فیه لکل رجل الحدیث الذی رواه

یعنی از جماعتی شنیدم که از ابن عقیده حکایت میکردند که گفته من یکصد و بیست هزار حدیث با سلسله روایات آنها از بزرگان

دور سعید هزار حدیث شرط فاقوت در روایت بجای می آرم ان حدیث حافظ را تا لیفات چندست که مانا های آنها را در کتاب

بزرگ

# ابن عقده

بزرگ یاد کرده ایم از آنجمله است کتاب اسما الرجال که در آن سامی چهار هزار را بر آورده از حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد <sup>علیهما السلام</sup>  
اخذ خبر کرده اند شرح داده و هر حدیث که هر یک از آنحضرت فرارفته اند ثبت نموده در ذکر حافظه و صفت ذکر کرده و می سخنان  
بیخ و بکر بنظر رسیده محدث فیما بوری میگوید از ابو الطیب بن هزیر نقل است که گفت وقتی در مجلس ابن عقده محدث  
نشسته بودم و کتابت حدیث مشغولی می نمودم مردی از بنی هاشم تیر حضور داشت در آثار کلام از حافظ حدیث سخن  
بمیان آمد ابو العباس گفت انا الجیب بثلاثمائة الف حدیث من احادیث اهل بیت هذا الرجل شیخ  
غیرهم وضرب بیده علی الحاشیة یعنی ابن عقده دست بر آن هاشمی نهاد و گفت من از احادیث فاضلان انمرد  
در سیصد هزار حدیث پاسخ میدهم بخبر اخباریکه از غیر ایشان روایت میکنم عبدالله بن محمد بن سعید بنی در تاریخ مردان کتب  
آورده که ابو العباس احمد بن محمد الکوئی الشیبی احادیث کان الحدیث کان ایه من آیات الله فی الحفظ  
حتى قال الدارقطنی اجمع اهل بغداد انه لم یرب بالکوفه من ذم من ابن معمر رضی الله عنه الی ذم من ابن  
عقده احفظ منه و روی عن ابن عقده انه قال احفظ مائة الف حدیث باسانیدها  
واذکر بثلاثه الف حدیث یعنی ابن عقده که از علمای شیعه دار کلام  
حدیث است در حفظ اخبار یکی از آیات کرد کار بود بدینا که دارقطنی گفته مشایخ بغداد با تمام متفقند بر اینکه از عهد ابن  
مسعود تا عصر ابن عقده احدی بحفظ مثل وی دیده نشده خود می گفته که من یکصد هزار از اخبار با اسانید در حفظ دارم و سیصد  
هزار حدیث مذکره میکنم از محدثین سلف جمهوری شاگرد ابن عقده بوده اند که در نقل سنن در روایت احادیث اسناد  
مرویات بوسی میرسانند از ایشانست ابن الجبید تلکبری احمد بن محمد بن الصلت الایهوی حمزة بن محمد بن  
محمد بن بکر بن العباس احمد بن الحسن القطان محمد بن احمد بن ابراهیم محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی  
محمد بن یحیی العلوی الحسینی ابن المهدی احمد بن علی التلعیسی و کذا طبرانی و دارقطنی و ابن عدی و ابن مظهر و ابن شیهان  
از او استماع اخبار کرده اند آنچه از قبح کتب عامه و خاصه استنباط میشود است که علما فریقین ابن عقده را مؤثری میخوانند  
و منقولش مقبول میماند با آنکه در اصول صحایده عامی است و نه اشعی عشری بلی برخی از علما اهل سنت و جماعت در نقل  
روایت او قبح کرده اند و در وثاقتش تامل نموده اند چه آنست که وی اخبار مذمت شیخین طعن صحابه علی الجبار نقل میکند  
و در ستر اینکه احادیث قاصد مسیح عنایت نداشته از کتاب میزان ذهبی منقولست که بعضی از محدثین عامه ابن عقده را  
تضعیف نموده اند و گروهی تقویت ابن عدی که از علما صنعت رجال نقادین اسناد احادیث است گفته و  
صاحب معرفت و حفظ و تقدم بود در فن حدیث و مشایخ بغداد را دیدم که با جبار و روایاتش عمل میکردند و ترقیب آثار  
صحت و امارات صدق می نمودند هم ذهبی گوید با آنکه ابن عدی در کتاب رجال خویش مقصدی نقل نکند  
هر یک از اباب حدیث شده از ابن عقده بیسوی چه حدیث مکرر ذکر نموده از عبد الغنی بن سعید روایتی که گفت  
خود از دارقطنی استماع کردم که میفرمود ان الله بعلم ما عند الناس ولا بعلم الثناس ما عنده  
یعنی ابن عقده تمام آنچه از حدیث در نزد مردم است میداند ولی مردم تمام آنچه را که در نزد اوست نمیدانند احوال  
در صدق لجت و صحت روایت او با این روایت طریقتن اختلافی معنی نیست و قلیلی سعد و از اهل کتب در قبول حدیث  
تامل طعن کرده اند بر آنست که وی در نشر اخبار سلف و نقل آثار اصحاب بیلاحظه از اراکابر علماء اسلام و رعایت اجواب  
صنادید

# ابن عقیله

۳۲۰

صنادید عامه اقدام میکرد و تجرئی می نمود چنانکه ابن کثیر و ذهبی یا فی عبارات متعارف گفته اند که آنده گان  
بجلسه جامع برائنا بالکوفه و بحدیث الناس بمشالب الشخبین و لذات ترک  
و آیانه و الا فلا کلام لاحدی فی صدفه و تقنی یعنی ابن عتده در مسجد جامع برائنا که در کوفه است  
می نشست و بر ملا مطاعن شیخین بر مردم املا میکرد و نقل می نمود ترک روایاتش برای همین شد و گرنه هیچکس در صدق  
سان و وثاقت جز او سخن میت و قات بسن عتده در سال سیصد و شصت و بقولی سنی دو در کوفه اتفاق افتاد و در حله  
متروکات خویش مقدار خیر از کتب علمی بگذاشت بعضی از ابواب طبعات نوشته اند که ابن عتده ششصد و شتر کتاب داشت  
که مدت عمر بدست آورده بود معده وی از آنها را خود تصنیف کرده و اینچند اسم از آن جمله ضبط شده کتاب تاریخ و ان  
کتاب بیت مشتمل بر ذکر کسانی که از عامه و خاصه روایت نموده اند و آنرا با انجام نرسانیده کتاب من روی عن ابن  
المومنین علیه السلام و مسنده کتاب من روی عن الحسن و الحسین علیهما السلام کتاب من روی عن علی بن الحسین  
علیهما السلام کتاب من روی عن ابی جعفر محمد بن علی و اجاره کتاب من روی عن جعفر بن محمد بن علی و اجاره  
کتاب من روی عن زید بن علی بن الحسین و مسنده کتاب الرجال و کتاب مشتمل است بر اسامی اویان از جعفر بن محمد  
چنانچه شیخ طوسی اعلی السلام مقامه نیز بدین تالیف اشاره فرموده بود کتاب الجبریه بسم الرحمن الرحیم کتاب  
الاجار ابی حنیفه و مسنده کتاب الولاية و من روی خدیجه کتاب فضل الکوفه کتاب من روی عن علی  
بن قسیم الجنة و النار کتاب الطائر مسنده جده بن بکیر بن امین حدیث الرایه کتاب الشوریه  
ذکر النبی و الصخرة و الراهب و طرق ذلک کتاب الاواب و این کتاب بر کتب چند مشتمل است مانند کتاب المحاسن  
کتاب طرق تغیر قول الله تعالی عز وجل انما انزلنا من ذر و لیکل قوم هاد و طرق حدیث النبی صلی  
علیه و آله انت منی بمنزله هرون من موسی کتاب تسیمه من شهید مع امیر المومنین عروه من الصحابة و التالیف  
کتاب الشیعه من اصحاب الحدیث و کتاب من روی عن فاطمه علیها السلام من اولادها کتاب یحیی بن الحسین بن  
زید و اجاره از نجاشی در تعداد کتب وی دو کتاب دیگر نیز زیاده ت نقل افتاد کتاب صلح الحسن و معاویه  
کتاب تغیر القرآن نوشتیم که ابن عتده در عتاید بر اصول جارودیه قائل بود لعل بعضی از اینکلمه تاملی بهر سده  
که آیا جارودیه را از سائر زیدیه چه امتیاز باشد لا جرم سطر چند در امهات معتقدات اینفرقه می آوریم بدانکه جارودیه  
در سرجوبیه کپیافته اند و ایشان اصحاب بانی جارودیه و زید بن منذرند که حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر و بر سر حرم بنام  
بناده سر حوب نام شیطانی است با فینا که در دریا مسکن دارد و اینفرقه بعد از اشراک در جامعه عقاید شیعه زیدیه از  
بامت کل فاطمی عالم زاهد شجاع سخی خرج بالامامه سواء کان من ولد الحسن و الحسین  
و تجویز وجود و امام در دو ناحیه که هر دو مستحق شرایط امامت باشند چنانکه نفس زکیه محمد بن عبدالله بن الحسن در شرب  
و امیر المومنین ابراهیم بن عبدالله در عراق امامت داشتند و هر یک در قطر مختص خویش واجب الاقبال و معترض  
الطاعه بودند بمقالات چند از سایر فرق زیدیه اختصاص یافته اند و امتیاز پذیرفته اند از جمله آنکه میگویند حضرت علی  
بن ابی طالب صلی الله علیه و آله با امامت علی بن ابیطالب علیه السلام تصریح فرمود ولی بوصف زیدیه یعنی گفت که علی بن ابیطالب  
حلیفه من است بلا فضل لکن در صفت امامت و حلیفه خویش بجناب یعن و مزایا و علایم و امامت تصریح فرمود که از باب

و بعد از علی و زید

# شیخ ابی‌همد

فرستاد و خداوندان جوش بختین دانستند که مراد آنحضرت احدی نیست مگر علی بن ابیطالب علیه السلام و میگویند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله توصیف آنچنان بر خلافت علی تمییز فرمود که در قوه سمیت بود پس بعد از فوت رسول که صحابه با ابوبکر بن ابی قحافه کابیت ساختند و بر اقتضا اختیار رفتار کردند البته مخالفت نفس رسول نموده خواهند بود و این خود کفر محض و ارتداد و صرف است ابو الفتح محمد بن عبدالکریم شریانی در کتاب تل و نخل پس از نقل کفر صحابه میگوید ابو الجارود در ایام حاله با امام خویش زید بن علی مخالفت کرده چه خود زید بن علی نیز در حق یاران رسول باره او اعتقاد داشت و جارودیه را در توقف و سوق امامت اختلاف است بعضی میگویند امامت از علی بکن زید و از حسن بکین و از حسین بعلی بن الحسین و از علی بن الحسین بزید بن علی و از زید بن ابی الحسن در این سلسله محمد بن عبداللہ حسن بن حسن رضال و خصایص خلافت با جامع کشت و او قبل از رسیدن هنوز زنده است و مغرب خروج کرده و در زمین را پرازد عدل خواهد ساخت و برخی میگویند محمد کشته گشت و پس از وی امامت بمحمد بن قاسم بن علی بن حسین بن علی رسید که در زمان معتصم با جد حسرتی کرد و او ایر کردید و نیز معتصم آورده شد معتصم ویرا حبس نموده در حبس گذشت و بعضی میگویند بن عمر بن یحیی بن علی را پس از وی امام میدانند که در ایام مستعین با جد در کوفه حسرتی کرد و مردم عراق را به بیعت خویش بخواند و خلقی بسیار بوسی بگردیدند بالاخره مقتول گردید و سرش نزد محمد بن عبداللہ بن طاهر برده شد تا اینجا ترجمه کلام عبدالکریم بود در شرح عقاید زیدیه عموماً و جارودیه خصوصاً در این کلام کیقاص محل تأمل است و دیگر محل تعرض اما تأمل در آنکه او نگاه ذکر جوامع عقاید زیدیه که قدر مشترک عموم انفرقات گفته ایشان یکی از شرایط لازم امام آن میدانند که پس از اجتماع سائر رضال سل سیف کند و بر جبار بره عصر حسرتی نماید و این سخن البته در سیاق آن زیدیه بعقیدت سر جو بی نام حضرت ابو الحسن علی بن الحسین بن العابدین علیه السلام را آورده منافات صریح دارد چه آنحضرت بالاتفاق فاقد این شریعت شمشیری کشید و خروجی فرمود اما تعرض در آنست که گفته بعضی از جارودیه یکی بن عمر بن یحیی بن علی را امام میدانند که در عهد مستعین بر حاکم عراق محمد بن عبداللہ حسرتی کرد چه بالاتفاق سابقین یکی ابن زید بن علی غیر معتبات از وی هیچ تراوانند و این یکی که بر مستعین بیرون آمد و با والی عراق جنگ نمود که او را در کتب تواریخ و بسوطات انساب صاحب شاهی نیز می‌نامند از نسل حسین ذی القعدة است بر لور یکی بن زید الشہید قتل جوز جان نه از اصحاب یکی فویحی بن عمر بن یحیی الحسینی ذی القعدة بن زید الشہید بن علی السجادی صلوات الله علیه

علیهم اجمعین

## ابن عبد اللہ امر مفندسی

نامش اخواست و لقبش زین الدین از ختار نامه بختی بخت و مشایخ خابله ارض شام بشمار میرود و شصت سال علم حدیث گفت و در ترویج سنت رسول صلی الله علیه و آله بگذر اینه خلافت جده کفر طبا با وی تفویض شد خطبای بسیار که در منصب بکار بود انشای فرموده و غالباً در معاش از اجرت نسخ و کتابت دست میکرد چه آنقدر خطوی بسیار طبع و بدیع بود و در مثل نویسنده کی بجز خاصه سگفت انصاف است یکی سرعت تحریر چه در ایامی که فرزند

# ابن عبد الله محمد

۲۳۷

که فراغت داشت تا آنکه گرا به بخت خوش میگذاشت و اچنانا در یک شب یکجز تمام کتابت میکرد و دیگر در ترک نقطه چه در مدت پنجاه سال که با فتاح مشغول داشت همه را بی نکته تحریر نمود و هیچ نقطه و ضبط نپرداخت و دیگر در شدت حفظ چه یک صفحه تمام را یکبار نظر میکرد و تا آنکه منظره از آن بگریخت و براجحه سطورش دیگر حاجت نمی افتاد چنانکه جامع فوات اللوفیات در ذکر حالات او میگوید که کان یکتب اذا انفرج فی اليوم لشمع کرار پس قبل ان یرکب الخیر فی لیلته واحدة و کان ینظر فی الصفحه مرة واحدة و یکتبها و لازم التسخن من سنه و خطه لا یلفظ ولا یضبط کونیند دو هزار کتاب بخط ابن عبد الله نام مجلد کت در آخر عمر مکفوف و از حسن بصیرت او ف کردید و این اشعار در این باب گفت

ان یدهب الله من عینی نورها فان قلبی بصیر ما به ضرور  
والله ان لکم فی القلب منزلة ما لها فیکم انتم ولا تکر  
وصالکم لی حیوة لا تقاد لها والهجر موت فلا تعین ولا اثر

یعنی اگر حق تعالی روشنی دیدگان من بر روی غم نیست که دل روشن است و آنرا زبانی نرسیده بخدا سوگند که جای شما در دل من میباید و پیش از شما از دوستی نرسیده و مادینه احدی بدانجا نرسیده و صل شما زندگانی جاوید است و عمر شما فناء محض هم از اشعار وی است در عهد ناتوانی و پیری و زمان توانی و زبونی سروده

عجزت عن حمل قسط من عن قلم من بعد الفی بالفرطاس والفضل  
کنت الفنا والفنا من محلة فبها علوم الوری من غیر ما لم  
ما العلم فخر امرع الالعامله ان لم یکن عمل فالعلم کالعدو

یعنی از پس آنکه با کاغذ و قلم و اشته ام این زمان از برداشتن هر دو عاجز گشته ام دو هزار مجلد از تصانیف علوم عالمیان بر نوشته ام بدون آنکه رنجی بیایم و خستگی در خوشیتم بیم نعلم فخری نیست مگر آنست که عمل کند و از مقصد تحصیل نتیجه گیرد و اگر علم را عمل از دنبال نیاید خود عین عدم باشد و فوات ابن عبد الله نام در سال شصت و اتفاق افتاد کفر بطنا قریه است از غوطه و مشق معویه بن مویه بن ابی سیفان بن عبد الله بن مویه ابن ابی سیفان موی بدانجا می نشست و کفر بالعین یعنی قریه است حموی در معجم میگوید اهل شام بسیار این لفظ را استعمال میکنند و کفر فلان و کفر فلان نام می نهند ابوهریره از پیغمبر حدیث کرده است که فرمود لیسر جنکم الروم من الشام کفر الکفر ابو عبیده لغوی گفته است یعنی قریه قریه در کتاب معجم مستقیم تصنیف حافظ فقیه ابو عبیده بن عبد العزیز بن ابی مصعب بگری زیر سطور است که کفر از زمین آنجا است که دور باشد از مردم و بدان کفر عبور یافت گفته میشود که اهل الکفر و غنم الامضا کالاموات ثوبان صحاب از رسول و است آورده است که فرمود لا تشکون الکفور فان اهل الکفور کاهل البؤ یعنی بجایها دور است از مردم شهرستان مقام نگریند که اهل این چنین شهرستان انچنانند که اهل کورستان حافظ ابو عبیده گفته یعنی ان الجاهل علیهم اغلب هم الی البیع یعنی نادانی مردم اینگونه قریه قریه است و بدنها بجانب ایشان شتابان

## حکیم ابو نصر اصفهانی

از مشایخ اطباء و معارف معالجین روزگار پادشاهی عهد سلطنت و شهریاری شاه عباس اول است و در آن زمان



# بفیه حکیم ابو نصر

۲۲۸

زمان عدالت آن در نزد خواص عوام و عالی و دانی بصفت عداقت و رتبه مهارت در اعمال عملیه طب موصوف  
 مسلم بود و چنانکه از اخبار مستفاد میشود و فتای وی اصفاست و پدرش که بصدر الشریعه معروف بود  
 از امالی کیلان و خود مردی بود صاحب حسن صورتی و معنوی تقریر و محاورتی خوش بیانی و دلکش است و چنانکه  
 مولف تاریخ عالم آرا مسطور داشته در بابت امر که در فن علاج و استعمال ادویه مهارتی کامل و شناسائی بکمال یافت  
 از جانب امثالی و لت پادشاهی طبابت عسکره لشکر می موفض و مرجوع بوی گشت و چون مهارتش را بخت نیز موفقت  
 می نمود اکثر آن بود که معالجاتش با نوبه مرضی موافق می افتاد و صحت و عافیت بکمال برین راه می یافت و قتی پادشاه  
 عادل شاه عباس امراضی از اجناس حمی بر مزاجش طاری گشته اطباء معالجت را موصبت داشتند از آنکه وی نیز در آن  
 ایام بصفت عداقت موصوف بود و توسط جماعتی از خاصان پادشاهی رخصت یافت که با طبای خاص در اوقات  
 معین بحضور پادشاه رود و در معالجت مدخلت نماید و چنان اتفاق افتاد که پادشاه را مرض روی بهبود نهاد پس  
 آن در عداد اطبای خاص مخصوص گشت بواسطه بار و محرم اسرار گردید از انروی بر رسم روزگار محمود امثال و اقران  
 و در حضرت شاهزاده نادر حیدر میرزا قرب و منزلت تمام یافت از آنکه هر کس را توسع و طاقت دولت و منصب و کار  
 آن نباشد و بجزئی تغییر در امور دنیای خود تغییرات بر خود راه دهد و از حد خود تجاوز کند رسم ادب بکیونهاد با طبای  
 کهن سال فاضل و مردمان محترم کامل نبای بی احترامی گذاشت و دقیقه از توین و تحین آنها فرود گشت نمود فصلی  
 اطباء و جمهور مردم از لشکر می غیره پیوسته از وی در پنج بودند از انروی که منظور نظر پادشاه بود افعال و اعمال  
 او را مستعمل شده راه چاره بجهت رفع آن کار از برایشان مسدود بود بلاخره این معنی باعث شد که بعد از وفات شاه  
 ملد ایشان رجالی دولت و اطبای حضرت طبیب نادانرا بخیانت منسوب ساخته و بر طلاجات و استعمال و بجزو  
 وی ایرادات وارد آورده سوره بیه خطای او را در معالجت بدلائل بر این ثابت کردند چنانکه خود بر خطای خویش اقرار  
 و اعتراف نمود پس بقتل وی شایسته رفت پس در بهمان روز قورچیان در عمارت پادشاهی ویرا با سوا سوال تعقل آوردند  
 و جسدش را در مبر عام انداختند این معنی واضح و بویست طبیب چون رسم و قانون طبابت را بکیونند و از وی  
 اطباء انحراف ورز و افتادگی و تدین و تقوی را از دست و دست بخت رسیده که عاقبتی خیم و خائستی روی البصیب و چاکر  
 هرگاه و صیقا اطباء از دست نذر روزگارش همواره بجزئی خوشی خواهد گذشت و با حسن حال و خوبی احوال زمان گذشت  
 پایان خواهد رسیده بطولع پیر از خویش آنکه در دوران هماره تخم بدی گشت و چشم سکی داشت

بفیه حکیم ابو نصر

## ابو حرب طبیب غزنوی

ابو حرب گنیت خوانده میشود و از وی نامی مذکور و مسطوریت مترجم تاریخ الحکامی ابن فضل ابو حرب شای مشکی گنیت آورده  
 وی از حدائق اطباء از معتبرین این طبقه بوده است تحصیل صناعات طبیعه را چنانکه از شرح حالش مستفاد میشود و در نزد اطباء  
 خراسان نموده و از کثرت فراوانت در عمل و مهارت در علاج رتبه بسزا و شانی فزون از اندازه یافت و عموم مردم را از  
 خاص عام در ایام مباشرت بعلاج مرضی بود و ثوقتی بی اندازه و اطمینانی نهایت حاصل گشت و در نزد سلاطین غزوی  
 شانی رفیع یافت در ترجمه وی مسطور است که چون سلطان مسعود بن محمود بخت پادشاهی قرار و استقرار یافت و قتی او را

بیرضا

# ابو حنیفہ

۲۲۹

عارضہ پدید گشت اطبا معاہجت برخواستند و از برای پادشاه بعضی از مشروبات تجویز نمودند از آنکه پادشاه از یادہ از خوردن دوائی مشروب گرفت بود بر عمل اطبا الحکاری داشت در آن اثنا حسن مذاقت و رتبه مهارت انطبیب و انرا بعرض سلطان رسانیدند اورا بخواست پس از مجتہد و تحقیق شون فضل و خدائش بعرض نمود و بروز رسیدن شکرش و انرا علاج و مباشرت انعل و اصح و ہوا کردید و معاہجت را پس از مسلم دانستن وی در آنفن بعبہ انطبیب حاذاق مقرر شد و چنانکہ معمول الی علاج است از اسباب علامات و جنس منض تشخیص امراض بدو بنا بر کراہت داشتن سلطان خوردن مشروبات کریمہ را بعضی جوہب ترقیب داد و بعضی اشربہ مرتب کرد کہ سلطنا از خوردن الکوئہ از جوہب یادہ سہل اسان بود و بدین تدبیر و تجویز نامانی گذشت کہ عرض سلطان وی بہبود نہاد پس سلطان از آن اصابت و حسن علاج کہ از او ظاہر گشت اورا از یادہ از اذازہ بنواخت و اندامی بزیل در قش منبذول داشته و در سکہ خا طبا فی خاص خویش اورا منسک ساخت پس خط صحت و معاہجت السلطان تا او اخر روز کار زندگانی در عمدہ انطبیب حاذاق بود پس از زمان پادشاهی وفوت سلطان مسعود همان شان و مکانت را روز نوا اولاد امرای سلطان داشت تا فوت سلطنت بفرخ زاد بن مسعود رسیدہ و در نزد وی نیز همچنان بعہابت خاص اختصاص داشت و از موافق احسان آن پادشاہ بہر سہولت از آنکہ روزگار پیمانیس با حکام و بر مراد بپایان رفتہ جماعتی از محارم و امرا پادشاہ انطبیب حاذاق را در حضرت سلطنا شہم داشتند بہ دست طفرل کا فرغت و رسانیدن بعضی از اجزای فحیئہ مجلس سلطان بہ و بدینجہت سلطنا از مزاج از وی منحرف گشتہ و از قتل برادرش عبد الرشید کہ تفخیل آن در تواریخ مسطور است و انطبیب را در خیل در آن کار میداشتند ملاحظہ قدمت خدمت و سن فضل اورا نمودہ و بقبل انطبیب حاذاق اشارت نمود و دوستان و ہواخوانان وی از خدمت خواستند سلطنا از انخیال منصرف گشتہ و بی تقصیری انطبیب او اصح و اشکار نماید فایدتی بر آن مترتب شد غرور جوہب و سلطنت اورا بدان داشت کہ حکم بقبل او کرد با سو حال دار و احوال قبلس اورند و این واقعہ در سنہ چہار صد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

چہل پنج عجبی بود

## ابوالقاسم محمد احمد رشید الدلی الفریبی

فیضی جامع فنون ادبیت و حکیمی دارای صنایع طیبہ بود در مقام تحقیق و تدریس فقہ بیانی بس بلند و در جزئی نظری عملی ربتمی کامل داشت و انعام بمانند و فاضل کامل یکی از اعیان فقہار و ارکان حکما و متمیزین و مقبرین اطبا است و صاحب تصانیف جلیلہ و تالیف جزئیہ است کہ اینک در ذیل شرح حال خود اسامی مؤلفات وی بر این گواہی صادق است و انعام کامل امولہ و نشا مشرق طیبہ است کہ از بلاد مشرق و اندلس است و پدر و جدش از فحول علمای آملک و اعیان فقہای انزلیہ بوده اند و خود در بایت جوانی و اوایل ایام تمیز بر حسب سیرت ابا و اجداد تحصیل علوم بہت برکاشت پس از آنکہ از علوم ادبیت خاطر فارغ نمود و شائستہ تحصیل معقول منقول آید علم فقہ را در نزد حافظ ابو محمد بن رزق کتیل نمود و علوم حکیمہ و صناعات طیبہ در نزد شیخ ابو جعفر بن ہرون کہ شرح حالش بر گذشتہ بیابان بود و سالہا ملازم انفعال و طبیب کامل بود تا در آن رتبہ رسیدہ انمود کہ کس با رسیدن بہ ان مقام تمیز کردید دلیل توضیح این بیانات را مورخ کامل صاحب صفات اطبا در عنوان ترجمہ وی نگاشتنہ کان ابو الولید بن رشید مشہوراً بالفضل معتبر تحصیل

العلوم

# ابوالولید دین

۳۴۰

در شاه

العلوم مسلک فی علم الفقه و الخلاف و كان ايضا منزه في علم الطب و وجد التصيف جري المعاذ كذا في النسخ  
و آنحضرت سالهای دراز در شهر قریبه بمرتضات اقام داشت و بتدریس علوم و تصیف کتب گرفته و حکمت و طب  
پیداخت و زیاده از آنچه باید از خلائق محترم و مکرم زندگانی می نمود و او نیز از کسانست که علم او بیان علم ابدی  
با هم جمع داشته و آن هر دو فن را چون مردم یک فن دارند و جماعتی از طلبه علوم محض استعدادت و تحصیل فقه  
همه روزه به پیش حاضر می گشتند و که وی از برای اخذ جزئی نظری طب و خط صحت و علاج هر صبح و شام بحضورش مجتمع  
بودند و از تقریرات و تحقیقات و پذیرد اصحاب حسدی در ک مقامات علمیه و فواید طبیه می نمودند از قاضی ابوبکر  
با جمعی حکایت شده است که گفت شیخ ابوالولید بن رشد زیاده از آنچه باید در نزد شایسته امیر یعقوب المنصور باشد  
محترم و مکرم بود و قدر و شأن او از زیاده منظر میداشت و سبب مصاحبت و تقرب وی در نزد منصور آن بود که در  
سند پانصد و نود و یک هجری که امیر یعقوب بفرز و فوک میرفت و لشکر انبوی حرکت داده چند روز ظاهر قریبه را  
ساخت هم در آن ایام صحبت از فضایل العالم می نمودند در مجلس بمیان آمدند و از آنجا است پس از حضور و صحبت از مراتب  
علمیه بر احترام و شوقناش می نمودند و مقرر داشت که همواره با جماعت از علماء وقت مخصوص حضور شایسته در آید و رسم  
منصورین بوده است که ده نفر از مشایبه علماء و ارباب در وقت بار و اوقات دیگر باید در نزد وی بنشینند و همواره  
مطالب علمیه سخن رانند و هر یک از این علماء که در مجلس می نشستند بر حسب سن و شأن و علم جانی مخصوص داشتند  
که از حد خود پای بیرون نهند و چون مراتب علمیه و شون یکجه و طبیه و بی بر عهد بروز و ظهور رسید بفرمود تا بعد از  
چهار نفر از علماء که در مجلس می نشستند بنشینند و امیر این وجه مقرر بود و هر لحظه احترامی تازه و تجلی جدید در حق وی  
مبدول میداشت باز آنکه ایام حد و نخل جماعت از جالین حضور منصور کرده اند از جمله ابو محمد عبدالواحد بن شیخ  
ابو حنفه بیستانی که پدرش از خواص امیر عبدالنور و خود امارا امیر یعقوب بود از جانب امیر المنصور با بده حکومت  
افریقا قیام داشت چون بدانسان توجه منصور در حق او بید حد و حد و حدش بر آن داشت که در حضرت منصور بگذرد  
سعی می کند چون در آن ایام شایسته امیر یعقوب المنصور باند قدغن کرده بود که در فکر او آنچه کتب علمت بود  
میکرستند و کسانی که تدریس الفتن می نمودند گرفته زجر کرده و بقتل میرسانیدند چنانچه در ترجمه ابو بکر بن نهراشته  
به منطبق است پس بدی حال در خلوت بزرگ منصور رفته و گفت امیر زمان سلامت باشد اینمورد که امیر بزبان کم  
به بیان رسته او را بلا برده شأن نه این و شایستگی نه چنین است چه او در فرمان امیر تکامل نموده و همواره مشغول  
تدریس حکمت و تالیف و تصیف است و جماعتی از اعیان اهل فضل که آنها را نیز بادی عداوت بود تصدیق بر قول  
او نموده که وی در منزل خود از کتب حکمت بسیار جمع دارد و اگر بتعلیم و تعلم آنگاه مشغول است که بقتل چنین کسی  
فرمان ندهد شایسته با حکام امیر باقی نماید منصور علی الظاهر مطلب او را قبول نموده و در باطن زیاده گرفتار  
که مرکب قتل چنان عالمی بی نظیر شود آنگاه امیر یکی از خواص خدام خود را بخواست و گفت میگ چنانکه کس نداند  
بخانه خود رفته در آنجا منتظر باش هر چه از من حکم بر تو رسد بدون اطلاع احدی اجرای آنرا بامت مکرار می  
گماشته چنان کرد که امیر گفته بود چون بخانه رسید بطرفا صید گوئی برآید تا به بمال وی از آنکه شود دید بخانه امیر  
کتوبی است که قبل از آنکه بجهت بعضی مصالح حکم بقتل ابوالولید بن رشد رو داده و در پنهانی از قریبه بیرون  
و بشهر

کتاب مجمع و نخل  
ببین حضور با صاحب

# ابوالولید اندلسی

۳۴۱

بشهرناش مسکن ده و مطمن کن که بد و ضرری نخواه رسید پس کاشته نگران امیر در همان لحظه آن عالم فاضل را دیده و  
 سفر ساز کرده از قرطبه بشهرناش برده و در محل خوب در نزد جماعتی از فضلا که تهمت تدریس و تعلیم علم حکمت به شهر  
 برده بودند مثل ابو جعفر ذبیحی و عقبه ابو عبد الله محمد بن ابراهیم و ابو الواسع و ابو العباس الحافظ الشاعر و دوم از اولاد  
 با اینکلیت و آنها را با مردم ممنوع داشتند آن عالم را نیز مانند سایرین در همان شهر منزل داده بزرگامیر حاجت نمود و در  
 امر امیر را معروض داشت امیر از آن کار سر و کشته و تانیبا سپرد که مستحفظین و موافقین نعل از خدمت وی بگذرد که  
 نمایند و در نزد ائمه که سعایت در باره او نموده بودند بیانی خوب از قبل وی اعتذار جست و بر این واقعه زمانه  
 گذشته جماعتی از اعیان فقها و اهل نهاده و صلاح در حضرت امیر شفاعت کرده و قسم یاد کردند که شیخ ابوالولید از آن تهمت  
 تبرأت و بیچکاره راضی ترویج علم حکمت گشته و او را در مذنب عقادی صحیح و کامل است و اینکلیت سبب آن شد که گشت  
 از اهل فضل را نیز شفاعت کردند و امیر آنها را رخصت رفتن بجانهای خودشان داده و از هر یک اجبت بشان خود بگو  
 و احترام نمود و ما ذون ساخت که خطاب معلوم بجهز ایشان رفته استعدادت یافتند هر در سنه پانصد و نود و پنج هجری  
 بود و چون در ظاهر منصور نسبت با ابوالولید در مقام محبت برآمد او را بزرگ خود خوانده و شب روز از او دوری تمنیجست  
 و در مجلسی که علمای نشستند بموازه روی صحبت با او داشت و از آن فاضل مطالب علمی سوال می نمود و او هرگاه خوا  
 ب منصور جواب گوید بلفظ اسع یا احی خطاب میکرد و آن پادشاه در هر حالت با او همجاری است و از احترام چیزی فرودگذا  
 می نمود صاحب طبقات الاطباء که خود با وی معاشر بوده است نگاشته که آن فاضل کامل با ابوالولید مروان بن زهر سوم که  
 شرح حالش گذشت دوست و دوستی و اتحاد بوده و در اوایل ایام زندگانی خود او را که خدمت آن عالم دانمار نمود و این  
 در آن ایام محض مودتی که به و پیدا کرده بود و کتابی تالیف نموده در کلیات طب و آنرا مصدر بنام وی کرده بود چنانکه  
 ضمن موفات ابومروان بن زهر اشارتی به این مطلب است و این شد چون آن کتاب بدید بطرز اسلوب آن کتابی در امر  
 عام تالیف نمود بنام ابن زهر در نهایت جودت و خوبی غریبی که خود آن کتاب را دیده مسطور داشته که اکثر نعل از کتاب  
 کامل الصانع نموده و در آن بجز خود نگاشته که این کتاب را برت و هشتم بر همان ترتیب که اکثر طبقات خود را بر  
 ترتیب قرار داده اند و آن ابتدا در امراض فحشه بعضوی و ن عضویت پس در امراض عام و معالجات هر یک را بر حسب  
 و اشخاص و اسنان و غیره قرار داده ام داد و به هر مرضی را در ضمن معالجات آن از مفرد و مرکب مقرر نمودم داد و بعضو  
 مخصوص نر در ضمن مرض هر یک از اعضا مسطور گشت و این مفرد را بجهت متعلم و معالج اسهل از ترتیبهای دیگر یافتیم استی  
 نقل است که روزی آن عالم داشتند با مر قضاوت مشغول بود و نفر مجذوبی آمد آن یک بر دیگری مدعی بود که سینه  
 و بنا در زبوا م داده و اندیکه مکر بود چون بجنور آن عالم نشستند و شخص مدعی مطلب بیان کرد دیوان مکر گشت در ضمن  
 صحبت حالتی از دیوان مشاهده کرد که بقواعد و قانون طبیعیه آنکلیت انداز بود جزو پس ابوالولید بدعی گفت چند  
 روزی بر این مطلب ترا صبر باید آنگاه بزرگ من آتی تا خود این معنی واضح کرده مدعی برت بدیوز نیز حضرت انصاف داد  
 باین مجلس از آنحال و آنکلیت پرسیدند گفت آن شخص بدیوز در این ایام جنون عارض گشته قبل از استقامت اگر گشت  
 آن پوزان بزرگ برای او پیدا خواهد گشت و الا بخر بملکت میشود پس از چند روز چنان شد که شیخ گفته بود پس  
 آن شخص حالت دیر باده باز نموده طریق معالجت گفت و بر همان قسم معمول است شد زمانی برینا که آنکلیت مذکور  
 گشت

فصل در معالجه دیوانه

# ابوالولید اندلیبی

۳۳۲

شته حالتش بروقی سلامت گردیده روانت احوالش بخوبی تبدیل یافت پس از یکمیدانشخص که مدعی او بوده بخاست  
و با حصار مدیون نیز اشارت نموده می چون تقریر مطلب نمود شخص مکر صدق قول مدعی را اقرار نموده و گفت در این  
مطلب مراجعی انکار نیست شیخ گفت دیگر جانی جواب و سوال باقی نماند برود چنانچه در سابق بودید در مقام آنجا  
باشید تا میز پس از رفتن آن شخص پرسیدند که شیخ چگونه دانست که آنروز بجز آن مسئله نخواهد گشت و آن چه  
حالت بود که در سابق انکار داشت پس برودین خود اقرار نمود گفت آنروز که برود و بجهت تراغ حاضر شد نه محض آنکه از  
لفکوی و نغمه مطبلی استنباط کنم بصورت هر یک نگاه میکردم شخص مکر را دیدم که متصل دست سمت بینی و میر مرد  
و حالت چشم را دیدم برافروخته دور در آنست و واضح بود که ایخالت انداز خون بوده و اینک شخص مدعی گفتم چند  
روزی صبر کن غرضم این بود پس از عود مرض معالجت در حالت صحت کعبه کنند و مرا یقین بود که مکر نخواهد شد  
دین خود را در صورت صحت و صحت عمل چنین شد که دیدید تا میز و حضار مجلس بر حسن قرینت وی افزینا گفتند  
و نیز مورخ خزر جی در شرح حال آنفاضل کامل مسطور داشته عمری یاد نمود و پسرهای عالم دانشمند از وی بازماند  
که هر یک از آنها در بلا و با مر قضاوت اشتغال اشده و یکی از آنها در صناعات طبعیه مشهور و به الفتن معروف بود که آن  
در ذیل ترجمه مختصری از شرح حالش مسطور میگردد و هم ادنکاشته وفات آنعالم کجانه معارف بود با سال وفات آن  
بانه یعقوب بن یوسف بن عبدالمومن سال اول پادشاهی ابو عبدالله الناصر باشد که سنه پانصد و نود و دو خ سحر  
بود و در بعضی کتب و فاش را در پانصد و نود و شش نوشته اند و اند علم و از کلمات انضیه کامل طب فاضل است  
که گفته من اشغل بعلم التشریح از ذاد انجانا با الله یعنی اکثر که اشتغال بعلم تشریح کند و پسند که خدا  
تبارک و تعالی مبدق فبارک الله احسن الخالصین - عضوی از اعضا مصمعی خلق کرده و منقحی ب  
خلعت در آن بناده زیاد شود ایمانش بخداوند و اعتقادش کمال میرسد و چنانکه اشارتی بدان رفت ان دانشمند  
کامل در تالیف و تعریف اکثر از علوم پدید طولی داشته سجد اورا کتابی بوده است در حیوان و در کتاب که نموده بود  
انواع حیوانات را و صفت هر نوعی از ان و خواص آنرا چون بسم زرا که یکی از طبو عجیب الحلقه است رسیده در آنجا مسطور  
بوده است که من خود دیدم اینمخ را که نصف میکنم و خواص آنرا می نویسم در نزد ملک بربر که مرادش شاه یعقوب  
یوسف بوده سنه برجی نوشته که یکی از چیزهای که ابو محمد و امامد امیر یعقوب که نامش گذر شد دستاویز سعادت بود  
وی در حضرت منصور که در آنمختره بود که چون تو شاهنشاهی را که نام در مالک شرق و غرب مذکور است او در کتاب  
ملک بربر نگاشته و از اینجاست که کرده هیچ اندیشه نموده امیر تر یعنی پذیرفت پس از آنکه آنعالم کامل اینمختره  
نامد با میر یعقوب منصور را در قلم آورد که من در کتاب شاه بترین نگاشته بودم نه ملک بربر آنکس که آنرا خواند  
و بدینسان جلوه داده لفظ را نه تصحیف کرده چگونه میشود که کس تواند بدینسان در مقام جبارت برآید پس منصور  
او را مقدرت زیاد و خوشتر آن چنانکه مسطور گشت از وی در کشت و احسان بی پایان بیش از آنچه نسبت بود  
نمود و سایر مواعظ آنعالم کامل طب فاضل از نفع و حکمت طب غیره از اینتر است آنچه را در قلم تالیف  
به غیرت کتاب موسوم تحصیل که در آن جمع نموده اختلاف فاضل علم را از صحابه و تابعین تا بعین کتب و گفتگو  
طوائف از اهل علم را در مسائل بین مواضع احتمالات مسند و اختلاف سایر از اهل علم از قضا و غیره کتاب در بر کتاب

# ابوالولید اندلسی

۳۴۳

نمایه غالی کتاب موسوم بمقدمات و المانی بوده است در فقه پس بسوط که امالی اندلس از آن استغاثت می نمودند  
 کتاب موسوم بهایه التمهید و آن کتابی بوده است در فقه که بنام منصور تألیف نموده بوده است کتاب موسوم  
 بهمناج الاوله در علم اصول کتاب صیر موسوم بفضائل المقال در فضیلت علم حکمت و شریعت و تفریق با بین هر دو آنچه  
 در حکمت پرداخته شرح کتاب حیوان و جوامع کتب ارسطو طالیس فی طبیعیات و الهیات کتاب الفزوری  
 فی النطق و محنی به کتاب موسوم تلخیص که از کتب ارسطو طالیس استخراج نموده تلخیص کتاب الهیات از استلا و  
 حکیم تلخیص از کتاب ابعاد الطبیعه ارسطو طالیس تلخیص کتاب برهان از ارسطو طالیس شرح کتاب سما العالم  
 از ارسطو طالیس شرح کتاب نفس از ارسطو طالیس کتاب مسائل که از کتاب برهان ارسطو طالیس نوشته  
 شرح بر کتاب قیاس ارسطو طالیس مقاله عقل بنا بر مذمت حکما مقاله در قیاس کتاب موسوم بخصیص  
 در ان کتاب توضیح نموده بوده است با من عقول که آیا عقل چیست و بیشتر اوله از کتاب نفس ارسطو طالیس آورده  
 مقاله در حقیقت مشائیین و تمکین و کیفیت وجود عالم مقاله در تعریف حکمت نظری مقاله در موضع علم منطق  
 له حمل من نام است البنا مقاله در منطق از کتب ارسطو طالیس مقاله اتصال عقل معارف با انسان کتاب  
 الفحص در مسائل علم الهی کتاب دیگر که نقل از کتاب شغای شیخ الریس کرده مقاله در اعتراض بر مان  
 در وجود اولی بنا بر قول ارسطو طالیس که مذمت حق بمانت مقاله در شیخ الریس ابو علی بن سینا در مقسمه  
 بسوی ممکن علی الاطلاق یا ممکن بذات خود واجب بغيره و الی واجب لذاته مقاله در معنی مسائل در حکمت  
 مقاله در حرکت فلک کتاب در اختلاف مسائل حکمت با بین فارابی و ارسطو طالیس از کتاب برهان تو این  
 البراهین و الحدوده کتب که در طب پرداخته کتاب موسوم بکلیات بنام منصور و آن از اهل کتب می بوده است  
 کتاب دیگر در معانی که نامش در ضمن ترجمه نیز مذکور شد تلخیص کتاب سطحات از جالینوس تلخیص کتاب عقل و  
 جالینوس تلخیص کتاب تفریق الاتصال جالینوس تلخیص کتاب حیات جالینوس تلخیص نصف اول از کتاب  
 ادویه مفزده جالینوس تلخیص نصف ثانی از کتاب ادویه مفزده جالینوس تلخیص جز ثانی از کتاب حیل البر  
 جالینوس مقاله در مزاج مقاله در نواب و ادوار از صمی مقاله در حیات غفنه مقاله در ادویه تریاق  
 فاروق و منافع ان شرح ارجوزه شیخ الریس ابو علی بن سینا مقاله در میاه

# ابو محمد عبد اللہ بن ابوالولید احمد بن محمد شاذان اندلسی

طبیعی فاضل و دانشمندی کامل است در عدد و فرزندان شیخ اجل ابوالولید بن رشد یعنی دیگر از فنون علوم شهیر و  
 معروفیت و در منافع طبعیه موصوف معروف است مولود وی نیز قرطبه است و در شهر نیز کتب صناعات  
 نموده در طب و مساجت مرصی شهره شهر و محل جوع مردم و هر کردید اخذ جز نظری هم جز علی را در نزد پدر خود نمود  
 و در هر دو فن کمالی و افرید نمود چنانکه صاحب طبقات اطباء در شرح حال وی نگاشته و اما ابو محمد بن ابوالولید  
 فاضل فی صناعه الطب عالم بهما مشکور فی اصنافها و طبیب عالم عادل بعد از وفات  
 پدر و نزد ابو محمد الناصر بانه قدر و شانی زیاد داشت محض عایت حال پدر و فضیلتی که خود داشت و خداقتی که از او  
 ظهور

# ابو عثمان

۳۳۴

و ظهور نموده بود در زمره نزدیکان خود او را معده و میباش و بجا حفظ صحت و معالجت عرف صحت و محل و تون  
و برای حال و در کار خود ابتدا ریس کتب طبیه و معالجت میکند ایند تا دست قضا طوار عمر او در هم عهد و اصل بطریق  
ناده در شهر قرطبه فات یافت و هم در آنجا به فون گردید و او را مقاله بوده است در حلیه البره و زیاده از حد در خود  
و تالیف آن مبالغت نموده بود و است المد علم

## ابو عثمان سعید غالب بغدادی

از فحول طبای ابله و عمل و فضلالی انطقه است بحسن بیان و تحقیق مطالب طبیه در نزد فضلائ آن فن شریف معروف  
و یکنونی علاج و تشخیص امراض نزد همه اصنفت نیف موصوف بود و انطبیب عاذق از اطباء خاص المعتمدان  
عباسی بود و هم در مورد حفظ صحت و علاج محل امینان اعتمادی چنانکه مورخ خزرجی توضیح انطبیب در کتاب  
خود در باب اطباء عراقیون در عنوان ترجمه وی نگاشته **كان طبیباً عازراً عالمًا حسن المداو**  
**مشهوراً في صناعة الطب و خدم المعتمد بالله و حفظ عنده و كان كثيرًا**  
**الاحسان اليه و الانعام عليه** و چنانکه در طبقات الاطباء مسطور است غالب پدری  
که شرح حالش بجای خود بدون امد خواهد آمد از مشاییر اطباء عاذق و معارف انطقه است و در نزد موفق بن سنان  
رتبستی بی اندازه و شافی زیاد داشت و در نزد معتقد نیز محترم و مکرم میزبست و چون مجمع خلایق از خواص  
عوام در حفظ صحت و معالجت بود ابو عثمان پسرش کیتل خیز علمی و عملی را در نزد پدر نمود و در نزد پدر و اساتید و سایر  
دیگر نیز مراد ت نموده کلمه از بحقیل فراغت داشت و معالجت را مباشرت نموده تا کسب عمل خاص عام را تسلیم کرده  
و مراتب عاذق در عمل و رتبه علمش چون در نزد المعتمد با مدبر من ظهور و بروز رسیده و یا تمش واضح و سویه گردید و در  
خلافت بکده خط صحت و معالجت او را نزد خود خواند در زمره خواص عدا و نامحرمان خاص او را معتمد نمود و مرتبه که معالجات نیکو صاحب  
حنازه می ظاهر و ما بر یکت و خوبی کردار و گفتار او را الایح میگوید بر قدرشان و رتبه اش می افزود و در خلافت عیاضه  
میجست و با اندازه نسبت به محبت داشت که وقتی بر خدمت حلیفه بسفری از اسفار رفته بود در اوایل خلافت المعتمد  
با امد خیز فوت غالب پدرش را قبل از آنکه بد و د بند در حضرت حلیفه معروض داشتند حلیفه او را بخوابست و خود خیز  
آنده امید بد و داد و در وفات پدر او را تعزیت گفت و نزد خود بنشیند و بلجونی نمود پس از آنکه رجعت انصاف انزل بود  
حاصل نمود بتعزیت پشت و زرا و امرای خلافت از هر طبقه بتعزیت وی رفتند و جماعتی از خواص خادم را مثل  
خادم و سعید و غیره را بفرمود تا از وی منگ کمشته پیوسته او را مشغول دارند که اندوه و اسف بسیار بروی او  
ند و بفرمان حلیفه تا بهفت روز از وی دوری بخشد او را با جبار و حکایات مشغول میداشتند آنگاه حلیفه او را بخوابست  
و آنچه از رسوم و انعام و اطلاع و اطلاع که در حق پدرش جاری و مستبر بود در حق وی مستر نمودند و تعضیل او را قهر مشرو  
در شرح حال غالب بجای خود خواهد آمد بجله انطبیب عاذق در نزد المعتمد با مد همچنان با قدر و شان بسیار حلیفه  
و ذکا نیز برده و نمود پس از وی تا آن گیتی و معتد نیز بزیست و همچنان مکرم و محترم بود تا در روز شنبه بیست و چهارم  
جمادی الاخره سنه سیصد و هفت و هجری در بغداد وفات کرده و هم در آن شهر فون گردید و انطبیب خاص را رساله بوده است

# ابو عثمان

در مزاج چنانکه یکی از اسباب ترقی و برآوردن نزد معتقد تصنیف از نوشته اند به شرح که وقتی در مجلس معتقد  
 از مزاج معتدل غیر معتدل آن صحبتی بمیان آمد و هر کس در این باب سخن می گفت معتقد بفرموده او در این طلب ساله در آن  
 انطبیب عاذق بفرمان عقیقه رساله در مزاج پرداخت و چون بحضور عقیقه آورد و از لحاظ عقیقه برگزیدت زیاد  
 مورد تحسین و آفرین گردید و هزار دینار بوی انعام کرد و طبعی فاخر و شهرتیه کافی در حشمتین فرمود و دیگر او را  
 رساله بوده است در خواص و طریقه خوردن ایون استور نامذ که چون در این مورد صحبتی از مزاج بمیان آمد  
 و در شرح حال فضل بن جریر مختصری از مزاج نیز که دویم از امور طبیعی است و عالی از فایده فی نیت آن کاریم تا نیندگان  
 از آن بجا مطالعت فایده کلی حاصل گردد و این مذکور است که مزاج عبارتست از کیفیت متوسط  
 مشابه حاصل از ترکیب اجزاء عناصر هرگاه بسیار ریزه ریزه و جود شوند و آنچنان با هم متمزج و هم  
 مختلط گردند که از یکدیگر متمایز نگردند و با هم فعل و انفعال نموده بقوتهای متضاده خود شکنند کیفیت هر یک سورت  
 و جهت و کیفیت دیگر را تا آنجا که سدا گردد از آنها کیفیتی مشابه متناسب کیفیات اجزاء خود بمنزله آنستند مزاج  
 حاصل از ترکیب سرکه با سگور سنگین تحقیقی که با هم شعله گردند و حاصل کرده از آن کیفیت و خاصیت جدید و حدی که  
 بعد از ترکیب ایجاز جدا ساختن هر یک را از دیگری ممکن نباشد و چنین است که ذکر شد سایر ترکیب از او به غیر  
 واضح اقوال اطباء در بیان کیفیت امتزاج و فعل و انفعال هر یک با دیگری عدم استیاز از یکدیگر این بود که ذکر یافت  
 و فاعل بنا بر مذکور حکما صورت است و منفعل ماده متوسل کیفیت و سایر مذکور متاخرین فاعل کیفیت است و منفعل ماده  
 حاصل آنکه کیفیت فاعله حرارت و برودت است و منفعله رطوبت و یسوت و اتمام از هر حسب قسمت عقیقه است  
 اول از آن مزاج معتدل است و هست دیگر غیر معتدل زیرا که مقادیر اجزاء عناصر در متمزج در مقدار و کیفیت اگر متناسب  
 و متعادلند که هیچ وجه بیچک را بر دیگری یادتی و غلبه نیست از آن معتدل حقیقی نامند و اگر انحراف و زیادتی دارد بعضی بر  
 اگر بجدت که اثر منقلب متخیل بخورد که از معتدل غیر حقیقی فرضی نامند و معتدل حقیقی و غیر معتدل هر دو در خارج  
 تحقق ندارد و اعتبار آنکه در معتدل حقیقی اجزاء همه متساویند و آنها را قاسری مانندی نیست که در غیر خیزد مرکز خود قرار یابد  
 و لهذا هر یک میل بر مرکز خود نموده ترکیب صورت نمی بندد زیرا که هر یک از این ارکان هرگاه علی با طبع گردند و قاسری  
 و مانندی آنها را نباشد هر یک میل بر مرکز و خیزد میسایند و الا باید که از مقتضای طبع خود بی سبب و جهت منحرف باشند و این  
 محالست پس لامحاله باید بعضی بر بعضی اندک غالب باشند و در غیر معتدل حقیقی بجهت تبدیل و انقلاب بعضی اجزاء با بعضی نسبت  
 کمال بعضی بر بعضی قاهریت و مقهوریت بعضی از بعضی چنانچه ذکر یافت و از این بیان معلوم شد که در خارج غیر معتدل غیر  
 وجود و تحقق ندارد اما اینقدر است که زیادتی و انحراف اگر بقدر قلیل غیر محسوس است از آن معتدل فرضی طبعی نامند یعنی  
 و قیاس بسوی غیر معتدل و مراد اطباء از معتدل در اقوال و مباحث این است و اگر بقدر است که محسوس میگردد از آن غیر  
 معتدل چنانستد قیاس معتدل و این یک قسم از مزاج که غیر معتدلست منقسم بر شش قسم میگردد چهار از آن منفرد و چهار  
 مرکب زیرا که بر مرکب و متمزج با هر جز عارضه فقط از دست از آن هر تائیسند و اگر جزه باروز از دست از آن در مانندی است  
 و اگر جزه بر طبع زاده است از آن طلب مانندی که نیند و اگر جزه یا پس از است از آن پس مانندی خوانند و آنچنانکه مرکب  
 اگر حرارت و یسوت غالب است از آن هر تائیس مانندی که نیند پس باید دانست در اقسام منفرد هر یک از آن و عنصر

در مزاج چنانکه یکی از اسباب ترقی و برآوردن نزد معتقد تصنیف از نوشته اند به شرح که وقتی در مجلس معتقد از مزاج معتدل غیر معتدل آن صحبتی بمیان آمد و هر کس در این باب سخن می گفت معتقد بفرموده او در این طلب ساله در آن انطبیب عاذق بفرمان عقیقه رساله در مزاج پرداخت و چون بحضور عقیقه آورد و از لحاظ عقیقه برگزیدت زیاد مورد تحسین و آفرین گردید و هزار دینار بوی انعام کرد و طبعی فاخر و شهرتیه کافی در حشمتین فرمود و دیگر او را رساله بوده است در خواص و طریقه خوردن ایون استور نامذ که چون در این مورد صحبتی از مزاج بمیان آمد و در شرح حال فضل بن جریر مختصری از مزاج نیز که دویم از امور طبیعی است و عالی از فایده فی نیت آن کاریم تا نیندگان از آن بجا مطالعت فایده کلی حاصل گردد و این مذکور است که مزاج عبارتست از کیفیت متوسط مشابه حاصل از ترکیب اجزاء عناصر هرگاه بسیار ریزه ریزه و جود شوند و آنچنان با هم متمزج و هم مختلط گردند که از یکدیگر متمایز نگردند و با هم فعل و انفعال نموده بقوتهای متضاده خود شکنند کیفیت هر یک سورت و جهت و کیفیت دیگر را تا آنجا که سدا گردد از آنها کیفیتی مشابه متناسب کیفیات اجزاء خود بمنزله آنستند مزاج حاصل از ترکیب سرکه با سگور سنگین تحقیقی که با هم شعله گردند و حاصل کرده از آن کیفیت و خاصیت جدید و حدی که بعد از ترکیب ایجاز جدا ساختن هر یک را از دیگری ممکن نباشد و چنین است که ذکر شد سایر ترکیب از او به غیر واضح اقوال اطباء در بیان کیفیت امتزاج و فعل و انفعال هر یک با دیگری عدم استیاز از یکدیگر این بود که ذکر یافت و فاعل بنا بر مذکور حکما صورت است و منفعل ماده متوسل کیفیت و سایر مذکور متاخرین فاعل کیفیت است و منفعل ماده حاصل آنکه کیفیت فاعله حرارت و برودت است و منفعله رطوبت و یسوت و اتمام از هر حسب قسمت عقیقه است اول از آن مزاج معتدل است و هست دیگر غیر معتدل زیرا که مقادیر اجزاء عناصر در متمزج در مقدار و کیفیت اگر متناسب و متعادلند که هیچ وجه بیچک را بر دیگری یادتی و غلبه نیست از آن معتدل حقیقی نامند و اگر انحراف و زیادتی دارد بعضی بر اگر بجدت که اثر منقلب متخیل بخورد که از معتدل غیر حقیقی فرضی نامند و معتدل حقیقی و غیر معتدل هر دو در خارج تحقق ندارد و اعتبار آنکه در معتدل حقیقی اجزاء همه متساویند و آنها را قاسری مانندی نیست که در غیر خیزد مرکز خود قرار یابد و لهذا هر یک میل بر مرکز خود نموده ترکیب صورت نمی بندد زیرا که هر یک از این ارکان هرگاه علی با طبع گردند و قاسری و مانندی آنها را نباشد هر یک میل بر مرکز و خیزد میسایند و الا باید که از مقتضای طبع خود بی سبب و جهت منحرف باشند و این محالست پس لامحاله باید بعضی بر بعضی اندک غالب باشند و در غیر معتدل حقیقی بجهت تبدیل و انقلاب بعضی اجزاء با بعضی نسبت کمال بعضی بر بعضی قاهریت و مقهوریت بعضی از بعضی چنانچه ذکر یافت و از این بیان معلوم شد که در خارج غیر معتدل غیر وجود و تحقق ندارد اما اینقدر است که زیادتی و انحراف اگر بقدر قلیل غیر محسوس است از آن معتدل فرضی طبعی نامند یعنی و قیاس بسوی غیر معتدل و مراد اطباء از معتدل در اقوال و مباحث این است و اگر بقدر است که محسوس میگردد از آن غیر معتدل چنانستد قیاس معتدل و این یک قسم از مزاج که غیر معتدلست منقسم بر شش قسم میگردد چهار از آن منفرد و چهار مرکب زیرا که بر مرکب و متمزج با هر جز عارضه فقط از دست از آن هر تائیسند و اگر جزه باروز از دست از آن در مانندی است و اگر جزه بر طبع زاده است از آن طلب مانندی که نیند و اگر جزه یا پس از است از آن پس مانندی خوانند و آنچنانکه مرکب اگر حرارت و یسوت غالب است از آن هر تائیس مانندی که نیند پس باید دانست در اقسام منفرد هر یک از آن و عنصر



# ابو عثمان

۳۳

زاد است که کیفیت متضاده هر یک با دیگری معارضه کرده بکلمه از انعاوضاتناظرا سا قلا کرده اند باقی کیفیت  
 مشابه بر دو باقی مانده مثلاً در امر مایه یعنی جزو آتش و سوخته و غالب است بیست آتش بر طوبت هو اما معارضه نموده  
 سا قلا گشتند باقی ده جزو عازا از آن مانده لندا امر مایه یعنی باشد و در آبرو مایه یعنی حسنه و آب و خاک غالب است  
 و طوبت آب با بیست خاک بسبب ضدیت و تعارض سا قلا گشتند باقی ده جزو بار و مانده لندا آبرو مایه یعنی باشد و در  
 آرتب مایه یعنی حسنه و هوا و آب زاد است حرارت هوا با برودت آب بکلمه ضدیت معارضه نموده سا قلا گشتند باقی ده  
 جزو طب مانده لندا ارب مایه یعنی باشد در آیس مایه یعنی جزو آتش و خاک غالب باشد حرارت آتش با برودت خاک  
 معارضه نموده بکلمه ضدیت سا قلا گشتند باقی مانده و جزو آیس لندا آیس مایه یعنی باشد و معتدل فرضی طبی مایه یعنی کورا  
 که تساوی و تکافو و اجزا باشد مثلاً در اعتبارات عارض میگرد که فی الحقیقه چهار وجهی و صنفی و شخصی و عمومی  
 و در هر یک از آنها چون دو اعتبار فرض می توان نمود یکی نظر بخارج خود و دیگری نظر باخل خود لندا است وجه گفته  
 اول معتدل نوعی نظر بخارج خود و آن نوعی مزاجی است که حاصل باشد انسان را بقیاس سایر انواع حیوان که اعدا  
 جناس مولد است از نبات و جماد و دویم معتدل نوعی نظر باخل نوع خود یعنی شخصی از اشخاص نوع انسان نوع مزاج  
 باشد که انزاج بالنسبه بایر اشخاص معتدلتر باشد مانند مزاج مقدس خباب بنوی حضرت خاتم الانبیا علیه الاف  
 الصلوة و الشنا سوم معتدل صنفی است نظر بخارج صنف خود و آن مزاجی است که حاصل باشد صنفی خاص از اصناف  
 نوع انسان که آنصنف بالنسبه باصناف دیگران معتدلتر باشد مانند مزاج سکان اهل اقلیم چهارم بنا بر اتفاق جمهور و تجربه  
 و مشاهده چهارم معتدل صنفی است نظر باخل خود و مزاجی است که حاصل باشد صنفی از اصناف الملک را که نظر صنفی  
 دیگران صنف معتدلتر باشد پنجم معتدل شخصی است نظر بخارج خود و مزاجی است که حاصل باشد شخصی خاص اگر شخصی  
 بر انزاج باشد صحیحتر باشد مزاجش از اشخاص دیگر ششم معتدل شخصی است قیاس باخل و مزاجی است که حاصل باشد  
 شخص خاص در بعضی احوال اوقات خود ستم معتدل عضویت نظر بخارج خود و مزاجی است که حاصل باشد عضوی از  
 اعضا که آنعضو معتدلتر باشد از سایر اعضا مثل غده سبابه ششم معتدل عضوی قیاس باخل و مزاجی است که حاصل  
 باشد برای عضوی خاص در حالی از احوال که اگر بر انزاج باشد اعدل مزاج انسانست زیرا که مزاج سایر انواع با  
 بدان نمی سنجند و الله اعلم

# ابو سیدنا عبد الرحمن بن محمد بن عیسیٰ الدارانی

از مشاییر عرفای با فضل و معارف ابله است بهی بیش از اندازه و در می فزون از شمار و داشت از معتدین مشایخ  
 شام و در الملک مسلم خاص عام بوده و در حد و طبقه اولی معدود است بعضی او را از اهل واسط نوشته اند و صحیح  
 است که منسوب بدان است که از اعمال معروف و مشهور است و مولد و فاشیش نیز همان زیار و در الملک است تحصیل علوم  
 ظاهر و پس بکلیل کالات باطن پر دخت تا یکانه عهد و نادره وقت کرده و چنانکه صاحب مسم البلدان نگاشته است  
 او اگر از بیح بن صیغ و جماعتی دیگر از معارف اهل عراق است و زادن شهرت وی مقارنت با زمان خلافت جردن  
 الرشید و آسون بسیار می از معارف عرفاء مشاییرین سلسله فیله از معاصرت می بر وجه کمال سیده اند مثل عبد